

کارنامه دولت روحانی: افزایش فقر، بیکاری، سرکوب

از آغاز به کار دولت روحانی بیش از یک سال می‌گذرد، دولتی که با وعده‌هایی بسیار و در راس آن‌ها بهبود وضعیت معیشتی توده‌ها، بخش‌هایی از آن‌ها را (با میدان‌داری خردبوروژوازی مرفه) به پای صندوق‌های رای کشاند. اما همان‌طور که انتظار می‌رفت نه تنها هیچ‌کدام از وعده‌های روحانی تحقق نیافت، بلکه دولت او با ادامه‌ی محوری‌ترین سیاست‌های دولت‌های گذشته از جمله دولت احمدی‌نژاد، شرایط وخیم‌تری را در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به کارگران و زحمتکشان ایران تحمیل نمود.

وعده‌های روحانی پیش از رسیدن به مقام ریاست جمهوری را می‌توان به ۳ گروه اصلی تقسیم کرد. گروه اول که مهم‌ترین وعده‌ی وی نیز بود، بهبودی وضعیت مادی و معیشتی مردم را در بر می‌گرفت. وعده‌ی دوم او باز کردن فضای سیاسی و بهبود حقوق زنان، اقلیت‌های ملی و مذهبی و نیز آزادی بیان و اندیشه و تشکلات صنفی را شامل می‌شد و در نهایت وعده‌ی سوم او حل بحران در سیاست خارجی و رفع تحریم‌های بین‌المللی بود.

اما از آن جایی که در طول این یک سال در عمل شرایط حتا وخیم‌تر از

در صفحه ۴

تشدید تضاد قدرت‌های امپریالیست و رشد میلیتاریسم

یکی از مشخصه‌های بارز سرمایه‌داری دوران سلطه انحصارات و سرمایه مالی، رشد روزافزون میلیتاریسم و جنگ‌افروزی است که از تشدید تضادهای نظم سرمایه‌داری و رقابت قدرت‌های امپریالیست برای سلطه بر جهان، کسب مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی و تقسیم مجدد بازارها، منشأ می‌گیرد.

از آنجایی‌که در مرحله امپریالیسم از تکامل سرمایه‌داری، تضادهای این نظام به درجه بی‌سابقه‌ای تشدید شده است، کارکرد میلیتاریسم و رشد روزافزون آن نه صرفاً برای سرکوب و در انقیاد نگهداشتن طبقه کارگر، اهمیت ویژه‌ای برای طبقه سرمایه‌دار در عموم کشورهای جهان یافته، بلکه در سیاست بین‌المللی قدرت‌های امپریالیست، نقش و کارکرد تعیین‌کننده یافته است. چراکه سروری بر جهان و در اختیار گرفتن هر چه بیشتر بازارها به توازن قوایی وابسته است که قدرت اقتصادی، مالی و نظامی، نقش تعیین‌کننده‌ای در آن بازی می‌کند. اما از آن رو که این توازن برای مدتی طولانی نمی‌تواند پایدار باقی بماند و در نتیجه‌ی رشد ناموزون کشورهای سرمایه‌داری تغییر می‌کند، لذا جنگ‌ها اجتناب‌ناپذیر می‌گردند. بر این اساس، دوران به‌اصطلاح

در صفحه ۲

معلمان؛ بیم‌های واقعی، امیدهای واهی

تجمعات اعتراضی و مستمر صدها معلم پیش‌دبستانی در تهران در برابر وزارت آموزش و پرورش و دفتر ریاست جمهوری، نحوه برخورد مسئولین و دستگاه دولتی با این گروه از معلمان آن‌هم در آستانه بازگشایی مدارس و آغاز سال تحصیلی (۹۳-۹۴) گویای این واقعیت است که به‌رغم گذشت بیش از یک‌سال از استقرار کابینه‌ی روحانی و وعده بهبودی اوضاع سیاسی و معیشتی معلمان، اما نه فقط بهبودی در این زمینه‌ها حاصل نشده، بل‌که حسن روحانی و وزیر آموزش و پرورش وی، حتا از پذیرش یک خواست پیش‌افتاده‌ی این گروه از معلمان، سرباز می‌زنند. معلمانی که به امید استخدام در آموزش و پرورش، سال‌هاست که عموماً در مدارس دورافتاده و شرایط دشوار، در ازاء دریافت حقوق‌های بسیار اندک و ناچیز به‌کار مشغول بوده‌اند و اکنون خواهان پایان این دوره سرگردانی و تعیین تکلیف شده‌اند. خواستی ابتدائی و محقانه که نه فقط منع قانونی ندارد که برعکس، وزارت آموزش و پرورش قانوناً مکلف به اجرای آن است.

وزارت آموزش و پرورش سال‌هاست که از وجود میلیون‌ها بی‌کار از جمله بی‌کاری گسترده در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، آگاهانه از نیروی این افراد سوءاستفاده می‌کند و در مناطق و مدارس دورافتاده که با کمبود پرسنل آموزشی روبه‌روست، برای تکمیل کادر آموزشی، این نیروها را تحت عنوان معلم حق‌التدریسی، معلم پیمانی، معلم شرکتی و یا تحت عنوان "معلم آزاد" بکار گرفته و با پرداخت مبالغ فوق‌العاده ناچیز، سعی کرده‌است کمبود معلم در این مناطق را جبران کند. در حال حاضر ۳۰ هزار نیروی پیش‌دبستانی و ۱۳ هزار نیروی خرید خدمتی در آموزش و پرورش مشغول به کار هستند. این گروه نسبتاً پرشمار از معلمان که بعضاً تا ۱۰ سال و بیشتر سابقه کار دارند، با حقوق حدود ۴۵ هزار تومان در ماه مشغول به کار شده‌اند و در حال حاضر دریافتی ماهانه‌شان حدود ۲۵۰ هزار تومان یعنی نزدیک به نصف حداقل دستمزد تعیین شده توسط شورای عالی کار است.

در صفحه ۶

چرا جنبش دانشجویی بی تحرک است؟

جنبش دانشجویی ایران طی چند سال گذشته در سکوت و رختی سؤال برانگیز فرو رفته است. این جنبش به رغم تجربه و پیشینه مبارزاتی قابل اتکایی که از دوران رژیم دیکتاتوری شاه به همراه داشت، متأسفانه با "انقلاب" به اصطلاح فرهنگی جمهوری اسلامی در اردیبهشت ۱۳۵۹ طی یک دوره معین به طور کامل از فضای دانشگاه‌های کشور رخت بر بست. جمهوری اسلامی با "انقلاب فرهنگی"، دانشگاه‌ها را تعطیل و سپس به پاکسازی کامل دانشگاه‌های کشور از وجود دانشجویان مبارز و استادان مترقی و مخالف رژیم اقدام کرد. پاکسازی دانشگاه‌ها و مدارس عالی از حضور دانشجویان مترقی، چپ و کمونیست و پس از آن، ورود گله وار نیروهای بسیجی و حزب الهی که تحت پوشش گزینش و سهمیه بندی وارد دانشگاه‌ها شدند، طی بیش از یک دهه، عملاً دانشگاه‌های ایران را به حیاط خلوت جمهوری اسلامی تبدیل کرد. طی این دوره، نه تنها دیگر هیچ ردپایی از جنبش دانشجویی وجود نداشت، بلکه کلیه دانشگاه‌های کشور همانند پادگان‌های نظامی به مراکز سرکوب و محل تاخت و تاز دانشجویان بسیجی و حزب الهی تبدیل شدند. اما، به رغم پاکسازی‌ها و شرایطی که بر دانشگاه‌های کشور تحمیل شده بود، از آنجا که دانشگاه و محیط دانشجویی بنا به خصلت علمی، شور جوانی و شعور روشنفکرانه اش نمی‌توانست با ارتجاع همزیستی داشته باشد، با گذشت بیش از یک دهه، مجدداً از درون همان

در صفحه ۸

یادداشت‌های سیاسی

۱۲ ازدواج سفید، زیر سلطه‌ی حکومت دینی

۱۰ شهریه نیست، کمک داوطلبانه‌ی اجباری است

تشدید تضاد قدرت‌های امپریالیست و رشد میلیتاریسم

صلح میان قدرت‌های جهانی، صرفاً دوره‌ای برای تدارک جنگ‌ها و منازعات آتی است. این واقعیت را تاریخ یک‌صد سال گذشته به‌وضوح نشان داده است. آنچه که در اوایل قرن بیست‌ویک نیز در برابر چشمان همگان در حال رخ دادن است، چیزی نیست، جز ادامه همان روند یک قرن گذشته.

پوشیده نیست که پس از ظاهراً آرامشی که در پی فروپاشی شوروی و بلوک شرق، در رقابت قدرت‌ها پدید آمد، همراه با رشد بحران‌های متعدد نظام سرمایه‌داری جهانی، تضاد میان قدرت‌های امپریالیست پیوسته در حال تشدید شدن است. توأم با این تشدید تضادها، تمام این قدرت‌ها به‌سرعت در حال افزایش توان و قدرت نظامی خود هستند و رشد میلیتاریسم و تهدیدات جنگی ابعاد نوینی به خود گرفته است.

اجلاس اخیر سران کشورهای عضو ناتو، به‌وضوح بازتاب‌دهنده این واقعیت بود. پیش‌از این اجلاس، رئیس‌جمهور آمریکا و نخست‌وزیر انگلیس با انتشار بیانیه‌ای اعلام نمودند که ناتو با تهدیداتی جدی مواجه است و باید با تصمیمات و اقداماتی قاطع از آن دفاع نمود.

لذا در اجلاس ناتو تصمیم گرفته شد که برای مقابله با این به‌اصطلاح تهدیدات و خطرات، اعضای این پیمان بودجه‌های نظامی خود را افزایش دهند. یک نیروی واکنش سریع تشکیل گردد که در ظرف ۴۸ ساعت، برای عمل در هر نقطه‌ای آمادگی داشته باشد. نیروهای نظامی جدیدی به شرق اروپا اعزام خواهد شد. ادعا شد تهدیدهای پیرامون مرزهای ناتو به روسیه محدود نخواهد ماند، بلکه مناطق دیگر از جمله خاورمیانه را نیز در بر خواهد گرفت که واکنش نظامی ناتو را می‌طلبد.

ناتو پایگاه‌های نظامی خود را در شرق اروپا افزایش خواهد داد و به شکلی چرخشی که ظاهراً ناقض توافقات پیشین ناتو با روسیه نباشد، حضور مستمر خود را در زمین، هوا و دریا حفظ خواهد کرد. آلمان و انگلیس مشترکاً نوسازی فرماندهی و ساختارهای کنترل در نیروهای مسلح اوکراین را از طریق حضور مشاورین ناتو عهده‌دار خواهند شد و بالاخره به‌منظور محاصره روسیه، اعضای جدیدی به درون ناتو پذیرفته خواهند شد.

این اقدامات تهدیدآمیز نظامی، به‌اضافه تحریم‌های اقتصادی، ظاهراً پاسخی است به مداخلات روسیه در اوکراین، اشغال شبه‌جزیره کریمه و حمایت از روس‌تباران شرق اوکراین. در واقعیت اما، مسئله بسیار پیچیده‌تر از ادعاهای سران ناتو و قدرت‌های امپریالیست اروپایی و آمریکایی است. نزاع به اوکراین محدود نیست، بلکه کشمکش

است بر سر مناطق نفوذ و تقسیم مجدد بازارهای جهان و تدارک گسترده نظامی به‌مقصد آمادگی برای درگیری‌های آتی.

همان‌گونه که پیش‌از این اشاره شد، هر تقسیم پیشین بازارهای جهان، به علت رشد ناموزون کشورهای سرمایه‌داری و برهم خوردن توازن قوای حاکم در نتیجه‌ی افزایش قدرت اقتصادی، مالی، نظامی و سیاسی این یا آن کشور، این یا آن بلوک، تقسیم مجدد و جدید بازارهای جهان را در پی خواهد داشت که در اساس از درگیری نظامی و جنگ بیرون خواهد آمد. هرچند که باید متذکر شد، شکل جنگ می‌تواند تحت تأثیر توازن قوا، حیطه‌ی عملی کاربرد سلاح‌های جنگی و عوامل دیگر، متفاوت باشد و اشکال مختلفی به خود بگیرد، اما در خصلت و ماهیت این جنگ‌ها تغییری پدید نمی‌آورد.

اگر به همین جنگ داخلی که در اوکراین در جریان است، دقت شود، جنگی میان قدرت‌های امپریالیست است که در یک‌سوی آن امپریالیسم آمریکا و امپریالیست‌های اتحادیه اروپا قرار گرفته که با حمایت و پشتیبانی مالی، نظامی و سیاسی از رژیم دست‌نشانده، برای سلطه بر اوکراین و بازار آن تلاش می‌کنند و در سوی دیگر، امپریالیسم روس قرار گرفته که با حمایت از روس تباران اوکراینی، تلاش می‌کند، مانع از تحقق اهداف اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیست‌های رقیب شود و اوکراین را در دایره نفوذ خود نگه دارد.

به منشأ این نزاع و چگونگی رشد تضادها که رجوع شود، این واقعیت بهتر آشکار می‌گردد.

پس از فروپاشی بلوک شرق، بلوک اروپایی - آمریکایی به‌عنوان پیروز جنگ سرد، بازارهای جدید را در اروپا و آسیا میان خود تقسیم کردند. آنچه که بدون مقاومت قابل‌تصرف بود، به مناطق تحت‌نفوذ، به‌ویژه در اروپا افزوده شد و به بازارهای جدیدی برای انحصارات آمریکایی و اروپایی تبدیل شدند. در آنجایی که مقاومتی انجام گرفت، با دخالت نظامی و حتا تجزیه کشورها، این بازارها به تصرف درآمد، که نمونه بارز آن بالکان بود. پس‌از آن نوبت به سه کشوری رسید که به‌ویژه از جهت نظامی وابستگی به روسیه را حفظ کرده بودند و هنوز تحت نفوذ آن قرار داشتند. عراق و لیبی با اشغال نظامی تصرف شدند و وضعیت سوریه به علت حمایت سیاسی و نظامی روسیه لاینحل ماند و در عوض گرفتار جنگی داخلی شد که مخالفین بشار اسد از حمایت آمریکا و قدرت‌های منطقه‌ای برخوردار شدند.

در اینجا باید در حاشیه اشاره کرد که نقش اسرائیل در استراتژی منطقه‌ای آمریکا نیز

اجاب می‌کرد که این سه دولت نیز از سر راه برداشته شوند، چراکه به لحاظ مالی و نظامی از جنبش مردم فلسطین و یا لاقفل برخی سازمان‌های سیاسی این جنبش حمایت می‌کردند.

امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی برای یکسره کردن کار روسیه و برچیدن آخرین مناطق تحت نفوذ آن در اروپا، برخلاف قول و قرارهای پیشین و از جمله در ۱۹۹۷، تلاش گسترده‌ای را برای جذب اوکراین به اتحادیه اروپا آغاز نمودند که البته پی آمد آن نیز وارد شدن به پیمان ناتو و تهدید روسیه از پشت مرزهای اروپایی‌اش بود. در اینجا بود که با واکنش روسیه مواجه شدند که مانع از امضای قرارداد پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا گردید. روسیه که اکنون به لحاظ اقتصادی، مالی و نظامی، خود را آماده مقابله کرده بود، حاضر به از دست دادن اوکراین نبود. پاتک آمریکا و اتحادیه اروپا برای عقب راندن روسیه، به میدان آوردن گروه‌های بورژوازی طرفدار خود و سازماندهی تظاهرات و اقدامات نظامی گروه‌های شبه‌نظامی فاشیست بود که سرانجام به فرار رئیس‌جمهور اوکراین انجامید. آمریکا و اروپا توافقات پیشین خود را با روسیه در مورد اوکراین به‌عنوان منطقه حائل با پیمان ناتو، زیر پا گذاشته بودند.

پاسخ روسیه سریع و قاطع بود. اشغال شبه‌جزیره کریمه و حمایت از روس‌تباران اوکراین برای جدایی و مقابله با رژیم دست‌نشانده آمریکا و اتحادیه اروپا در اوکراین. همان‌گونه که آمریکا و اروپا برای پیشبرد سیاست امپریالیستی و توسعه‌طلبانه خود در اوکراین به توجیهات پوشالی آزادی و دموکراسی و به‌اصطلاح دفاع از "انقلاب" مردم اوکراین متوسل شدند، روسیه نیز تلاش نمود سیاست امپریالیستی و توسعه‌طلبانه خود را زیرپوشش دفاع از روس‌تباران اوکراینی در برابر فاشیست‌ها توجیه نماید. پس پوشیده نیست که این نزاع در واقع، نزاعی بر سر مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی و تدارک نزاعی جدی‌تر برای تقسیم مجدد بازارهای جهان است. این نزاع بازتاب تغییراتی در توازن قوای قدرت‌های جهانی است که البته محدود به روسیه و اوکراین نمی‌شود.

امپریالیسم آمریکا که اکنون دیگر توان اقتصادی و نظامی گذشته را ندارد و ناتوانی خود را در کنترل و مهار حتا کشورهای ضعیف و کوچکی از نمونه افغانستان و عراق به‌وضوح نشان داده است، از مدتی پیش، موقعیت جهانی خود را به‌ویژه در نتیجه رشد اقتصادی، مالی و نظامی در صفحه ۳

تشدید تضاد قدرت‌های امپریالیست و رشد میلیتاریسم

روسیه و چین در خطر می‌بیند. از همین رو تلاش نموده است متحدان خود را برای درگیری‌های آتی فعال نماید، ائتلاف‌های رنگارنگ تشکیل دهد و بار هزینه‌های نظامی مدام در حال افزایش را بر دوش آن‌ها قرار دهد.

فشار به دولت‌های اروپایی برای افزایش مخارج نظامی، افزایش قدرت نظامی و تسلیحاتی رژیم‌های پوشالی کشورهای نفت‌خیز عرب خاورمیانه، از این نمونه است. تلاش‌های ژاپن با حمایت آمریکا برای کنار گذاشتن محدودیت‌های نظامی پس از جنگ جهانی دوم و افزایش روزافزون میلیتاریسم ژاپنی در جهت مقابله با چین، نمونه دیگری است.

در سال‌های اخیر بودجه‌های نظامی ژاپن مدام افزایش یافته و اکنون به رقمی حدود ۴۹ میلیارد دلار در سال رسیده است. کابینه ژاپن با تفسیرهای جدید از قانون اساسی این کشور، راه را بر عملیات نظامی برون‌مرزی باز کرده است. محدودیت بر صادرات و واردات تسلیحات نظامی برداشته شده است. برای آمادگی در درگیری‌های نظامی آتی، قرار است در مدت ۵ سال رقمی معادل ۲۳۰ میلیارد دلار صرف تجهیزات نظامی و بازسازی ارتش ژاپن گردد. این رشد میلیتاریسم ژاپنی بازتاب چیز دیگری جز تشدید تضاد قدرت‌های امپریالیست و آمادگی لازم برای برپائی جنگ‌های امپریالیستی و مقابله با چین به همراه بلوک ناتو نیست.

آمریکا نه‌فقط پایگاه‌های نظامی خود را در شرق آسیا تقویت کرده، بلکه با انعقاد قراردادهای جدید با دولت استرالیا، این کشور را نیز به یکی از پایگاه‌های مهم دریایی و هوایی آمریکا علیه چین تبدیل کرده است.

چین نیز که اکنون به دومین قدرت اقتصادی پس از آمریکا تبدیل شده و به‌عنوان یک کشور امپریالیست، سالانه میلیاردها دلار سرمایه و کالا به کشورهای دیگر صادر می‌کند، و هم‌زمان ادعاهای ارضی جدیدی را مطرح کرده است، مدام در حال افزایش قدرت نظامی خود است.

به گزارش اکونومیست، مخارج نظامی چین از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰، ۲۰۰ درصد رشد داشته و در این سال به حدود ۱۱۹ میلیارد دلار رسید. گزارش انستیتوی تحقیقات بین‌المللی صلح استکهلم مخارج نظامی چین را در سال ۲۰۱۳، ۱۸۸ میلیارد دلار ذکر کرده است که پس از آمریکا با هزینه نظامی ۶۴۰ میلیاردی، قرار گرفته است.

مخارج نظامی روسیه نیز در همین سال ۸۷ میلیارد دلار ذکر شده که در رتبه سوم جای گرفته است. با تشدید تضاد روسیه با

آمریکا و اتحادیه اروپا، روسیه در حال تجدیدنظر در دکترین نظامی خود برای تولید سلاح‌های پیشرفته ساخت روسیه با هزینه‌ای معادل ۶۴۰ میلیارد دلار در ۶ سال آینده است.

رشد افسارگسیخته میلیتاریسم به‌وضوح از هزینه نظامی ۱۷۴۷ میلیارد دلاری سال ۲۰۱۳ در سطح جهان آشکار است که حدوداً دوسوم آن، هزینه‌های نظامی آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و چین است. مخارج نظامی فرانسه، انگلیس، آلمان و ژاپن در این لیست به ترتیب ۶۱/۲، ۵۷/۹، ۴۸/۸ و ۶/۸ میلیارد دلار است. در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹، حجم هزینه‌های نظامی در سطح جهان، به‌رغم ادعای کاهش بودجه‌های نظامی، ۴۹ درصد افزایش یافت. البته بخشی از هزینه‌های نظامی قدرت‌های امپریالیست را عملاً برخی از کشورها، از نمونه شیوخ و سلاطین عرب بر عهده‌دارند که هم خریدار سلاح به‌ویژه از آمریکا هستند و هم این سلاح‌ها و نیروی نظامی‌شان در خدمت اهداف امپریالیسم آمریکا قرار دارد. از همین روست که هزینه‌های نظامی عربستان سعودی در ۲۰۱۳، سر به ۷۸/۸ میلیارد دلار می‌زند و یا کشور یک‌وجبی قطر ۱۱ میلیارد دلار فقط اسلحه از آمریکا می‌خرد تا آن‌ها را به‌حسب نیازهای امپریالیسم آمریکا به کار گیرد، همان‌گونه میلیاردها دلار از درآمدها نفتی را به نیابت از سوی آمریکا برای به قدرت رساندن اخوان‌المسلمین در مصر، تونس، لیبی، سوریه و غیره خرج می‌کند. قدرت‌های امپریالیست نه‌فقط هر ساله صدها میلیارد صرف هزینه‌های نظامی خود می‌کنند، بلکه صدها میلیارد سلاح نیز به متحدان کوچک و بزرگ خود می‌فروشند.

در سال ۲۰۰۴ فروش صد تا از بزرگترین کمپانی‌های تولید سلاح، حدود ۳۰ میلیارد دلار بود. در سال ۲۰۱۰، این رقم به ۱/۴۱۱ میلیارد افزایش یافته بود. در سال ۲۰۱۲ فروش سالانه تنها ۱۰ عدد از بزرگترین انحصارات تسلیحاتی جهان که شامل ۷ انحصار تسلیحاتی آمریکایی و ۳ انحصار اروپایی بودند به ۲۰۰ میلیارد دلار رسید. انحصارات تسلیحاتی، سود بسیار هنگفتی از این فروش‌ها به جیب می‌زنند. این انحصارات که نفع مهمی در برافروخته شدن جنگ‌ها دارند، به‌ویژه در آمریکا نفوذ قابل‌ملاحظه‌ای در دولت این کشور، ارگان‌های مقننه و اجرایی دارند و بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و نظامی تأثیرگذارند. نفوذ این انحصارات در دو حزب این کشور به‌ویژه، حزب جمهوری‌خواه آمریکا و تمایلات جنگ‌طلبانه و میلیتاریستی آن به‌وضوح آشکار است. از این‌روست که همواره در دوره‌ای که این

حزب در قدرت بوده است، هزینه‌های نظامی دولت آمریکا افزایش می‌یابد.

اما نیاز قدرت‌های امپریالیست جهان به افزایش روزافزون قدرت نظامی خود، فقط برای مقابله با قدرت‌های رقیب در سطح جهانی و کسب بازارها و مناطق نفوذ جدید نیست. بحران‌های متعدد نظام سرمایه‌داری جهانی، آن‌ها را وامی‌دارد که حتی برای حفظ بازارها و در اختیار داشتن منابع طبیعی و انرژی مناطق تحت نفوذ خود و کنترل و سرکوب نارضایتی‌ها در هر شکل آن، مدام به لشکرکشی و قدرت نظامی متوسل گردند. خاورمیانه از این بابت نمونه است. امپریالیسم آمریکا و متحدان آن از سال ۲۰۰۱ تا به امروز همواره درگیر لشکرکشی و جنگ در این منطقه بوده‌اند.

تمام این واقعیات که همراه با رشد و افزایش میلیتاریسم در جهان است، از حدت بی‌سابقه تضادهای نظام سرمایه‌داری برمی‌خیزد که راه‌حلی برای آن‌ها در چارچوب این نظم وجود ندارد. باید سالانه رقمی نزدیک به ۲ تریلیون دلار صرف هزینه‌های دستگاه نظامی در سطح جهان گردد، تا مبارزه طبقاتی کارگران تحت کنترل قرار گیرد و مرتجعین سرمایه‌دار بتوانند طبقه کارگر را در اسارت و انقیاد نگاهدارند. باید میلیتاریسم، جنگ، تجاوز و سرکوب افزایش یابد، تا طغیان متجاوز از ۳ میلیارد از جمعیت جهان که با روزی کمتر از ۵/۲ دلار زندگی می‌کنند سرکوب گردد. باید میلیتاریسم رشد کند تا به‌عنوان ابزاری در دست طبقات حاکم در رقابت‌های جهانی برای سلطه بر بازارهای جهان، حفظ مناطق نفوذ و تقسیم مجدد بازارها، مورد استفاده قرار گیرد.

تشدید تضادها و افزایش مخاصمات قدرت‌های امپریالیست که از اوایل قرن بیستم‌ویک به‌وضوح دیده می‌شود، به رشد بی‌سابقه میلیتاریسم به‌ویژه در دهه‌ی دوم این قرن انجامیده و خطر جنگ و درگیری‌های نظامی قدرت‌های امپریالیست را افزایش می‌دهد. این خطری است که یکبار دیگر بشریت را با سلاح‌های کشتار جمعی تهدید می‌کند.

اما در دوران پوسیدگی و زوال سرمایه‌داری، فقط تضادهای قدرت‌های امپریالیست نیست که رشد می‌کند، فقط خطر جنگ و فجایع ناشی از آن بشریت را تهدید نمی‌کند، بلکه تضادهای طبقاتی نیز رشد می‌کنند، مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای ایجاد دنیای نوین، تهی از استثمار، فقر، نابرابری و جنگ گسترش می‌یابد. فقط این مبارزه برای سوسیالیسم، برای برپایی یک انقلاب اجتماعی می‌تواند بشریت را از فجایع نظام سرمایه‌داری نجات دهد. راه مقابله با امپریالیسم، میلیتاریسم، جنگ، کشتار و ویرانی، نفی و نابودی نظام سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم در سراسر جهان است.

کارنامه دولت روحانی: افزایش فقر، بیکاری، سرکوب

گذشته شد، روحانی برای فرار از وعده‌هایی که داده بود، آشکارا به روش احمدی‌نژاد و دروغ‌پردازی‌های او در مورد دست‌آورد‌های دولت - بویژه در عرصه اقتصادی - پناه آورده است. در زمینه آزادی‌های سیاسی - اجتماعی و روابط خارجی نیز او تلاش دارد تا شکست‌های خود را به گردن رقیبان داخلی و سنگ‌اندازی‌های آن‌ها و نیز "زیادخواهی‌های قدرت‌های امپریالیستی" بیاندازد. اما واقعیت ماجرا چیست؟!

روحانی در سفر خود به استان خراسان چندین بار سخنرانی کرد و در هر کدام از آن‌ها مطالبی را مطرح کرد که تنها اثبات آن چیزی است که در بالا آمد. وی در دیدار با آخوندهای استان با بیان چندباره این‌که تورم را کنترل کرده و به ۲۰ درصد رسانده‌ایم ادعا و به‌عبارت دیگر دروغ‌شادترتی را نیز بر زبان آورد. وی گفت: "آمار و ارقام سه ماهه اول امسال نشان می‌دهد اقتصاد کشور نه تنها از رکود خارج شده، بلکه اکنون کشور با رشد ۱/۸ درصدی بدون احتساب نفت و با رشد ۲/۵ درصدی با احتساب نفت همراه است". این ادعا به‌قدری پوچ و مسخره بود که صدای بسیاری را درآورد و از جمله جمشید پژویان به اصطلاح اقتصاددانی که از جمله برنامه‌ریزان اصلی اجرای طرح حذف یارانه‌ها بود، در روزنامه "فرصت امروز" با اشاره به سخنان روحانی در رابطه با خارج شدن از رکود، به شباهت‌های احمدی‌نژاد و روحانی در ارائه آمار اشاره نمود. رونامه کیهان نیز نوع آماردهی روحانی را به چالش کشیده و نوشت: "برخی از مدیران و مقامات اجرایی، با اتکا به آمار و ارقام غلط و روش‌های ابداعی، سعی در اعلام کاهش تورم آن هم در حد بسیار بالا دارند".

برای روشن‌تر شدن موضوع کافی‌ست تنها به نمونه‌هایی از آمارهایی اشاره کرد که برخلاف ادعاهای روحانی وضعیت وخیم مالی دولت و عمق بحران اقتصادی را به تصویر می‌کشند و هر از گاهی از زبان برخی از مقامات حکومتی و یا در رسانه‌ها انتشار می‌یابند. پیش از هر چیز، لازم به توضیح است که در ایران به دلیل نقش گسترده‌ی دولت در اقتصاد، بحران مالی دولت و حتا سیاست‌های آن می‌تواند بر تشدید بحران و رکود اقتصادی اثر بسیاری بگذارد. به‌گفته‌ی مدیرکل اقتصادی بانک مرکزی،

نقدینگی در تیرماه سال ۹۳ نسبت به تیرماه سال ۹۲ با ۳۱ درصد افزایش به ۶۲۹ هزار میلیارد تومان رسیده است. این در حالی‌ست که رشد نقدینگی در سال‌های ۹۱ و ۹۰ ۲۲، ۲۹ و ۱۹ درصد بوده است. براساس همین آمار تنها در ماه تیر (یعنی یک ماه) نقدینگی ۳/۹ درصد رشد داشته است!! و کیست که نداند در اقتصادی که با رکود و بویژه رشد منفی روبروست، افزایش ۳۱ درصدی نقدینگی نتیجه‌ای جز انفجار تورم به‌همراه نخواهد داشت. اقتصاد ایران براساس آمارهای دولتی و در اثر تشدید رکود، در طی سال‌های ۹۱ و ۹۲ حدود ۱۰ درصد کوچک شده اما نکته عجیب این است که بر میزان نقدینگی طی این دو سال بیش از ۵۰ درصد افزوده گردیده و این را فقط می‌توان به عجایب هفتگانه اضافه کرد. و در این حالت، یعنی زمانی که اقتصاد تنها طی دو سال ده درصد کوچکتر شده است و اخبار همگی از تداوم رکود، تعطیلی کارخانجات و بیکار شدن کارگران حکایت دارند، روحانی از خارج شدن اقتصاد از رکود سخن می‌گوید که البته این سخن او در عجایب هفتگانه نیز نمی‌گنجد چرا که از آن‌ها نیز بسیار عجیب‌تر است.

بررسی واقعیت‌های اقتصادی که بی‌شک از چشمان شیدای چون روحانی پنهان نیست ما را برای درک بهتر موضوع بیشتر کمک می‌کند. به‌گفته‌ی وزیر کشور هم اکنون ۱۰۰۰ شهر ورشکسته هستند، وی می‌گوید: "در حال حاضر هزار و ۲۳۰ شهر داریم که نزدیک به هزار شهر ورشکسته هستند و درآمد با هزینه‌ها نمی‌خواند و ترازشان منفی است". این سخن وی به معنای عقب‌افتادن پرداخت دستمزد به کارگران شهرداری‌ها، افزایش بدهی به پیمانکاران، کاهش خدمات اجتماعی و طرح‌های عمرانی در اکثریت بزرگی از شهرهای ایران است که از جمله تمامی شهرهای بزرگ را شامل می‌شود.

پیشتر در مقاله‌ی "تداوم کاهش شاخص بورس و رکود اقتصادی" منتشره در کار شماره ۶۷۲ (نیمه اول تیر) با بررسی تلاش‌های دولت برای جلوگیری از سقوط بازار بورس، تحلیل کرده بودیم که علت اصلی کاهش شاخص بورس، رکود اقتصادی بوده و تمامی دخالت‌ها و تلاش‌های دولت برای مقابله با آن محکوم به شکست هستند. وقایع دو ماه اخیر در بورس اثبات

تحلیل ما بود. جدا از کاهش شاخص بورس یکی از مشکلات عمده سهامداران حقیقی این است که برای فروش سهام خود حتا خریداری پیدا نمی‌کنند!! در روزهای اخیر همچنین بر شتاب کاهش شاخص بورس افزوده شده و اگر دخالت دولت نبود بی‌شک اوضاع از این هم وخیم‌تر می‌بود.

براساس آمار بانک مرکزی، در سه ماهه اول سال جاری، تعداد چک‌های برگشت خورده نسبت به سال گذشته ۱۸ درصد افزایش داشته است که رقم بسیار بالایی می‌باشد و نشانه‌ی رکود و آشفتگی اقتصادی کشور را بر پیشانی دارد. همچنین آمارها حکایت از افزایش بدهی‌های دولت دارد که بر این آشفته بازار دامن می‌زند.

در حالی‌که وزیر اقتصاد میزان بدهی دولت به بانک‌ها را ۶۰ هزار میلیارد تومان اعلام کرده بود، براساس آمار که به‌تازگی در سایت رسمی بانک مرکزی انتشار یافته، میزان بدهی دولت به شبکه بانکی از ۶۴ هزار میلیارد تومان در خرداد ۹۲ به ۸۵ هزار میلیارد تومان در خرداد ۹۳ رسیده است که نشانه‌ی افزایش ۸/۳۲ درصدی بدهی دولت به بانک‌ها در طول یک سال می‌باشد!!

همچنین براساس گفته رئیس "سازمان حسابرسی" بدهی دولت به پیمانکاران به ۹۴ هزار میلیارد تومان رسیده است. بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی نیز به ۹۰ هزار میلیارد تومان و به صندوق‌های بازنشستگی ۲۵ هزار میلیارد تومان بالغ می‌گردد. اکنون با یک حساب سرانگشتی می‌توان دریافت که بدهی دولت در مجموع به ۳۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است که بسیار بیشتر از کل بودجه عمومی - جاری و عمرانی - کشور است (حدود ۱۲۵ درصد) که با توجه به کسری بودجه و ادامه رکود اقتصادی این بدهی تا پایان سال بازهم افزایش خواهد یافت.

همین وضعیت اقتصادی و ورشکستگی دولت است که منجر به افزایش بیکاری گردیده. در شماره‌ی گذشته نشریه کار به معضل بیکاری پرداخته و نوشته بودیم که رقم بیکاری برخلاف آمارهای دولتی که ۲ میلیون و پانصد هزار نفر است، حداقل ۸ میلیون نفر را در بر می‌گیرد. در روزهای اخیر وزیر کار برای اولین بار به وجود ۶ میلیون بیکار اعتراف کرد. وی در کمیسیون

در صفحه ۵

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

کارنامه دولت روحانی: افزایش فقر،

بیکاری، سرکوب

برنامه، بودجه و محاسبات مجلس از بیکاری ۶ میلیون نفر و اضافه شدن ۷ میلیون نفر دیگر در سال‌های آینده به تعداد بیکاران خبر داده و اعلام کرد برای مقابله با این معضل به رشد اقتصادی حداقل ۷ درصدی نیاز است.

بر اساس آمارهای منتشره تا سال ۹۱، تعداد خانوارهای بدون فرد شاغل به ۲۳/۳ درصد رسیده است که نشانه‌ی رشد حدود ۶۰ درصدی این خانواده‌ها در طی ۹ سال است. این آمار واقعیت تلخی را نیز آشکار می‌کند و آن این که از حدود ۲۲ میلیون خانوار ایرانی و در صورتی که - در حالتی خوشبینانه و البته محال - بر درصد خانوارهای بدون شغل افزوده نشده باشد، در حدود ۵ میلیون خانوار ایرانی هیچ فرد شاغلی وجود ندارد و این در کشوری است که بیکاران فاقد هر گونه خدمات اجتماعی هستند.

این‌ها همه‌ی عمل روحانی در طول یک سال و نتیجه‌ی آن برای کارگران و زحمتکشان است و شکی نیست که هیچ دروغی نمی‌تواند چاره‌ی درد جیب‌های خالی، شکم‌های گرسنه، بیماران رها شده و رنجور و کودکان سرگردان در خیابان گردد.

اما جدا از همه رنجی که کارگران و زحمتکشان می‌کشند، سرنوشت وعده‌های روحانی در ارتباط با حقوق سیاسی و اجتماعی آن‌ها به کجا انجامید؟! در این عرصه نیز جدا از شعارهای

عوام‌فریبانه‌ی روحانی که در تمامی سخنرانی‌های اخیرش تکرار می‌کند، تنها چیزی که در عرصه‌ی عمل شاهد آن هستیم افزایش اعدام‌ها، افزایش زندانیان سیاسی و ادامه‌ی نقض حقوق و آزادی‌های سیاسی - اجتماعی کارگران، زحمتکشان، زنان و اقلیت‌های ملی و مذهبی می‌باشد. واقعا از دولتی که سخنگوی آن "بی‌حجابی" را "بیماری" می‌داند چه انتظاری می‌توان در مورد حقوق سیاسی و اجتماعی مردم داشت؟! در همین روزهای اخیر ۴ کارگر کارخانه پتروشیمی رازی تنها به دلیل نمایندگی کارگران در جریان اعتصاب، به ۶ ماه زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شده‌اند.

در حالی که روزبروز بر تعداد کودکان بازمانده از تحصیل به دلیل شرایط اقتصادی افزوده می‌شود، دولت روحانی به‌جای ارائه راه حلی برای رایگان کردن واقعی تحصیل کودکان، به گفته‌ی مدیر کل "قرآن، عترت و نماز" وزارت آموزش و پرورش، اجرایی کردن "سند جامع تقویت و تعمیق

فعالیت‌های اقامه نماز در مدارس کشور" که به امضای روحانی رسیده، محوری‌ترین اقدام آموزش و پرورش در سال تحصیلی پیش‌رو می‌باشد که در آن از جمله اجباری شدن نماز جماعت در تمامی مدارس پیش‌بینی شده و به این منظور هزاران نفر در حوزه‌های علمیه در حال آموزش برای برگزاری نماز جماعت در مدارس هستند و قرار است هزینه‌ی همه‌ی این‌ها از بودجه‌ی نحیف آموزش و پرورش پرداخت شود. به عبارت دیگر دغدغه دولت روحانی نه کودکان بازمانده از تحصیل که گسترش حضور مذهب در مدارس و از این طریق کنترل و مراقبت از فضای سیاسی مدارس است.

اما بازماندن کودکان از تحصیل تنها یکی از نتایج اجتماعی وضعیتی وخیم اقتصادی است. همین کودکان که به خیابان آمده و یا به کار در کارگاه‌ها محکوم می‌شوند خود در خطر انواع آسیب‌های اجتماعی قرار می‌گیرند. افزایش اعتیاد، سرقت، قتل، تجاوز، خودکشی و دیگر نابسامانی‌های اجتماعی، همه و همه نتیجه‌ی فقر و بیکاری گسترده در جامعه‌ی ایران است.

حکومت اسلامی هر بار با حیل‌های سعی می‌کند توده‌های ناراضی اما متفرق را با نشان دادن کورسویی امید بخشد و آن‌ها را موقتا ساکت کند. در این میان بخش‌هایی از توده‌ها، توده‌هایی که در اوج نارضایتی و در عین حال ناامیدی بسر می‌برند، به همان کورسو دل می‌بندند و در نتیجه حکومت اسلامی این‌گونه به عمر خود تداوم می‌بخشد. ۸ سال دولت خاتمی و در حالی که نارضایتی‌ها از دولت رفسنجانی در حال اوج‌گیری بود، بر همین پایه شکل گرفت. احمدی‌نژاد کارت بعدی حکومت اسلامی بود که وظیفه داشت با روشی دیگر عمر حکومت را تداوم ببخشد و هنگامی که عمر این روش نیز به پایان رسید، نوبت به روحانی رسید تا با ظاهری دیگر اما با همان

هدف یعنی تداوم حکومت اسلامی ۸ سال پست ریاست‌جمهوری را تحویل بگیرد.

در طول تمام این سال‌ها حکومت اسلامی مشغول فریب‌کاری بوده و تنها نصیب توده‌ها از آن، چیزی است که امروز شاهد آن هستیم. جامعه‌ای که نیمی از مردم آن در زیر خط فقر زندگی می‌کنند و هر صدای مخالفی به‌شدت و با اشکال گوناگون سرکوب می‌شود. حکومتی که برای تداوم عمر خود هر روز بر حضور دستگاه‌های سرکوب و تحمیق مذهبی در تمامی ارکان جامعه می‌افزاید.

به‌نظر می‌آید که اکنون نتیجه‌گیری در مورد سرنوشت وعده‌های روحانی و چشم‌انداز سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور روشن باشد. تداوم شرایط گذشته و حتا بدتر شدن آن از تمامی جهات یکبار دیگر ثابت کرد که روحانی به‌عنوان نماینده طبقه‌ی حاکم (سرمایه‌دار) نه می‌خواهد، نه می‌تواند و نه قادر است به خواست‌های کارگران و زحمتکشان پاسخ مثبت بدهد. پس چه باید کرد؟

تمام آن‌چه که تاکنون مطرح شد یک روی سکه است و این سکه روی دیگری نیز دارد که آن توده‌ها هستند. اگر در دوران خاتمی چند سالی طول کشید تا توده‌های متوهم به ماهیت خاتمی پی ببرند، و اگر در دوران احمدی‌نژاد باز به شکلی دیگر این توهم مدتی ماندگار ماند، اما یک‌سال کافی بود تا توهم نسبت به روحانی و عمل به وعده‌های وی فرو بریزد. اعتراضات کارگری یک نمونه‌ی آن هستند که در ماه‌های اخیر بر میزان آن افزوده شده.

واقعیت این است که تنها یک راه برای خروج از این شرایط برای کارگران و زحمتکشان وجود دارد و آن سرنوشتی جمهوری اسلامی و برقراری سوسیالیسم است. جامعه‌ای که آزادی، عدالت اجتماعی و لغو مناسبات ظالمانه‌ی سرمایه‌داری در سرنوشتی برنامه‌های آن قرار دارد. جامعه‌ای که در آن مردم بر سرنوشت خود حاکم هستند و نه عده‌ای سودپرست و جنایتکار. برآستی چگونه می‌توان کشوری را با این همه سرمایه ملی به چنین فقر هولناکی کشاند؟

کار - نان - آزادی
حکومت شورائی

معلمان؛ بیم‌های واقعی، امیدهای واهی

وزارت آموزش و پرورش نه فقط نیروی کار این افراد را به ارزان‌ترین قیمت می‌خرد، بلکه در عین حال این معلمان را یا کلاً از بیمه محروم می‌سازد و یا در بهترین حالت ۱۵ روز در ماه بیمه می‌کند. یعنی هر "معلم آزاد" در پایان ۱۰ سال کامل کار، تنها ۵ سال سابقه بیمه دارد. این معلمان و مربیان زحمتکش و محروم البته تمام این سختی‌ها و محرومیت‌ها را به این امید تحمل نموده‌اند که روزی وزارت آموزش و پرورش با آن‌ها تعیین تکلیف نموده، به وعده‌های خود عمل کند و آن‌ها را به استخدام رسمی دروزارت آموزش و پرورش درآورد.

طبق مصوبه مجلس در سال ۸۸ و مصوبه دیگری در سال ۹۱، آموزش و پرورش مکلف است تا ۸ آبان ۹۳ وضعیت تمامی نیروهای بلا تکلیف خود را روشن سازد. در همین رابطه اوائل خرداد ماه سال جاری، وزیر آموزش و پرورش وعده داده بود که در ۱۷ مرداد، آزمون مربیان پیش‌دبستانی برگزار شود. اما بعداً به بهانه نبود ردیف بودجه و مجوز استخدام، دولت حسن روحانی و وزارت آموزش و پرورش آن، نه فقط وضعیت استخدامی ده‌ها هزار انسان زحمتکش را که سال‌ها در انتظار بوده‌اند، روشن نکرد، بلکه فردی به نام محمود عسگری آزاد، معاونت توسعه و منابع انسانی ریاست جمهوری در جلسه غیرعلنی مجلس، این معلمان را افرادی بی‌سواد خواند! نزدیک به هزار تن از این معلمان که بخش زیادی از آنان از شهرهای دیگر، خود را به تهران رسانده بودند، از روز ۱۶ شهریور، اجتماعات اعتراضی و مستمری را آغاز کردند. این تجمعات که در اعتراض به عدم اجرای قانون تعیین تکلیف مربیان پیش‌دبستانی، صدور بخش‌نامه اخراج این مربیان، استتکاف دولت از تخصیص ردیف بودجه استخدامی و توهین معاون رئیس‌جمهور، برپا شده بود، با حمل پلاکاردها و شعارهایی چون "مربی می‌میرد، توهین نمی‌پذیرد"، "دولت تدبیر و امید، کو تدبیر کو امید؟" و "نه آزمون نه تبصره، استخدام حق منه" همراه بود.

نیروهای سرکوب از همان روز اول اعتراضات معلمان، به فوریت پلاکاردهای آنان را گرفتند و به شدت مراقب اوضاع بودند. در ادامه این اعتراضات، نیروهای امنیتی و حراست به شیوه‌های گوناگون از جمله از طریق تلفن، بسیاری از اعتراض‌کنندگان را مورد تهدید و بازخواست قرار داده و آن‌ها را از شرکت در تظاهرات منع کردند و از برخی معلمان که از شهرهای دیگر به تهران رفته بودند، خواسته شد تهران را ترک کنند و به شهر خود بازگردند. به‌رغم این اقدامات سرکوب‌گرانه اما اجتماعات اعتراضی معلمان تا چند روز ادامه یافت تا این‌که بالاخره بطحانی معاون توسعه و مدیریت و پشتیبانی آموزش و پرورش در جمع معترضین حضور یافت. اما او نیز ضمن تهدید معلمان، خطاب به آن‌ها گفت: بیهوده برای استخدام تجمع نکنید چون به جایی نمی‌رسید. این درحالی بود

که علیرضا فانی وزیر آموزش و پرورش روحانی از کمبود ۵۰ هزار معلم منجمه ۲۴ هزار معلم دوره ابتدایی سخن گفته و در آذر سال ۹۲ وعده داده بود پیش از پایان مهلت مقرر، آزمون استخدامی برگزار می‌شود و با ۴۳ هزار معلم پیش‌دبستانی و خرید خدمتی تعیین تکلیف می‌شود! رسیدگی به وضعیت این گروه از معلمان و تعیین تکلیف با آن‌ها، یگانه وعده روحانی و وزیر آموزش و پرورش وی نبود که عملی نشد. بهبود وضعیت اقتصادی و سیاسی آحاد معلمان، افزایش و بهبود وضعیت حقوق‌ها، رسیدگی به وضعیت معلمان که در جریان رقابت‌های جناحی، اخراج یا تبعید شده بودند، متوقف ساختن شیوه اخذ شهریه از خانواده‌ها، مشارکت دادن معلمان در تصمیمات کلان آموزش و پرورش و نظیر این‌ها، وعده‌هایی بود که حسن روحانی برای تسلط بر قوه‌اجرائیه به معلمان می‌داد! یک سال پس از این وعده‌ها اما حتا از پذیرش یک خواست ابتدایی آن‌ها سرباز می‌زند.

این البته فقط نمونه‌ای از برخورد دولت روحانی با گروهی از معلمان زحمتکش است. معلمانی که با حقوق ماهانه خود، در مواردی حتا هزینه ایاب و ذهاب‌شان را هم نمی‌توانند تأمین کنند. این گروه از معلمان گرچه در زمره بی‌حقوق‌ترین، محروم‌ترین و فقیرترین معلمان هستند و در نازل‌ترین سطح معیشتی زندگی می‌کنند، اما فقر و تنگدستی تنها به این گروه از معلمان خلاصه نمی‌شود و جز قشر نازکی از معلمان و فرهنگیان، اکثریت آن‌ها با فقر و تنگدستی دست به گریبان‌اند و در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. وزیر آموزش و پرورش آذر ماه سال گذشته وعده داد از فروردین ۹۳ وضعیت حقوقی معلمان تغییر می‌کند و بهبود می‌یابد. نه تنها بهبود جدی در این زمینه حاصل نشد و حقوق اکثر معلمان کماکان پایین‌تر از هزینه‌های زندگی و زیر خط فقر است به نحوی که برای تأمین نیازها و هزینه‌های زندگی مجبور به کار دوم و سوم هستند، بلکه بسیاری از مطالبات معلمان نیز معوق مانده است. اضافه‌کاری معلمان در دی، بهمن و اسفند سال ۹۲ هنوز پرداخت نشده است. اضافه‌کاری معلمان در خرداد که در سال‌های قبل‌تر به‌طور کامل پرداخت می‌شد، کچک به ۲۰ روز کاهش یافت و با آمدن روحانی و سپرده شدن وزارت آموزش و پرورش به فانی، فعلاً به ۸ روز تقلیل یافته‌است. پاداش پایان خدمت معلمان بازنشسته نزدیک به ۳۰ میلیون تومان است اما تنها ۱۰ الی ۱۵ میلیون تومان به آنان پرداخت شده‌است. "بیمه طلایی" معلمان که از سال ۸۹ مرسوم شد و بابت آن ماهانه ۱۲۵۰۰ تومان از حقوق معلمان کسر شده است، که نصف این مبلغ سهم آموزش و پرورش است و حداکثر پس‌از دو ماه بایستی به حساب معلمان بازگردانده شود. صرف‌نظر از آن‌که خدمات ارائه شده "بیمه طلایی" روزبه‌روز کمتر و کیفیت آن نازل‌تر شده است و صرف‌نظر از این‌که در بسیاری از مراکز درمانی "بیمه طلایی" بی‌اعتبار است و آن را نمی‌پذیرند، اما آموزش و پرورش سهم مقرر خود را در سال ۹۱ به معلمان بازنگردانده و به حساب آنان واریز نکرده‌است.

پوچ بودن وعده‌های روحانی و وزیر آموزش و پرورش به معلمان، تنها به عرصه

معیشتی و اقتصادی خلاصه نمی‌شود. تمام وعده‌های روحانی در مورد بهبود اوضاع سیاسی و آزادی تشکلهای صنفی که در جلب افشار زیادی از مردم از جمله معلمان و تشکلهای صنفی آنان به انتخابات و حمایت از روحانی، نقش و تأثیر مهمی داشت نیز یکسره پوچ و میان‌تهی از کار درآمده است.

معلمان و تشکلهای‌شان که در دوره احمدی‌نژاد مورد شدیدترین سرکوب‌ها واقع شدند، در آغاز روی کار آمدن روحانی و استقرار کابینه وی، نسبت به این سخت‌گیری‌ها و فشارهای امنیتی که علیه آن‌ها اعمال شده بود به روحانی شکایت بردند. کانون‌ها و تشکلهای صنفی معلمان با طرح سختی‌ها و مشکلاتی که بر آن‌ها گذشته بود، تلویحاً نگرانی و بیم خود را از این‌که چنین روالی ادامه یابد و فعالان و تشکلهای صنفی باز هم با محدودیت‌های امنیتی و منع فعالیت رویه‌رو گردند، اعلام داشتند. "شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان سراسر کشور" که مجموعه تشکلهای و کانون‌های صنفی معلمان را نمایندگی می‌کرد، در پیام تبریکی به حسن روحانی و ردیف کردن وعده‌های روحانی پیرامون آزادی تشکلهای صنفی، آزادی اجتماعات، نهادینه ساختن تشکلهای صنفی، حمایت از تشکلهای غیردولتی و امثال آن، خود را به دامن روحانی افکند و به این وعده‌ها امید بست. "شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان سراسر کشور" در واقع از ادامه آن‌چه که تا آن لحظه واقعی بود و در عمل پیاده شده بود و در ضمن با ماهیت نظام حاکم نیز هماهنگی و همخوانی داشت بیم‌ناک بود اما بیشتر از آن و پیش‌از آن به وعده‌های روحانی امیدوار. هرچقدر بیم و نگرانی در مورد محدود ساختن تشکلهای صنفی خفیف و ضعیف بود در عوض اما امید آن‌ها به وعده‌ها و شعارهای روحانی بسیار شدید و قوی بود. گرچه موج غلیظی از توهم، دید این تشکلهای را در آن مقطع تار می‌ساخت و گرچه گذشت فقط چند ماه با همان ۱۰۰ روز اول کافی بود تا شعارهای روحانی محک زده شود و ماهیت عوام‌فریبانه و دروغین وعده‌های وی برملا و بیم معلمان ملموس‌تر شود، اما گذشت یک سال از دوره ریاست‌جمهوری روحانی، مطمئناً کافی‌ست تا معلمان و تشکلهای صنفی آن‌ها کارنامه وی در زمینه آزادی تشکلهای صنفی و وعده‌های دیگر وی در این زمینه را مورد واریسی قرار دهند و در مورد آن قضاوت کنند.

به منظور روشن شدن این قضاوت و سرانجام وعده‌های روحانی و وزارت آموزش و پرورش وی لااقل در مورد تشکلهای صنفی معلمان، به خود این تشکلهای که مفتون روحانی و فرستنده پیام تبریک به وی بودند و درحال حاضر نیز جزو حامیان "دولت تدبیر و امید" هستند مراجعه می‌کنیم.

سایت "سخن معلم" "پایگاه خبری تحلیلی سازمان معلمان ایران" گزارشی از برگزاری نشست تشکلهای صنفی حامی روحانی با علیرضا فانی وزیر آموزش و پرورش را که در تاریخ ۷/۴/۹۳ برگزار شد درج نموده است. در این نشست علاوه بر نمایندگانی از "سازمان معلمان ایران" و "کانون صنفی معلمان ایران"

معلمان؛ بیم‌های واقعی، امیدهای واهی

افراد دیگری نیز از تشکلهای کمتر شناخته شده‌ای مانند "مجمع فرهنگیان اسلامی"، "کانون مدیران متخصص"، "کانون مدرسان دانشگاه فرهنگیان" و "انجمن اسلامی معلمان ایران" نیز حضور داشتند. در آغاز این نشست تاکید شد که همه تشکلهای حاضر در اجلاس حامی دولت هستند و پس از آن نمایندگان این تشکلهای به اظهار نظر پرداختند. اگر از تعریف و تمجیدهای مرسوم اما توخالی و فرمال این‌گونه جلسات بگذریم، اگر این مساله را نیز کنار بگذاریم که گردانندگان جلسه تلاش داشتند عدم پاسخ‌گویی دولت روحانی و وزارت آموزش و پرورش آن به خواست‌های معلمان را ولو بخشا به گردن تحریرها بیاندازند، عمده نکات مطروحه و اظهار نظرها در این نشست، پیرامون بی‌سرانجامی و عملی نشدن وعده‌ها و شعارهای روحانی دور می‌زد. در اینجا به عنوان نمونه و خلاصه‌وار به برخی از این اظهار نظرها اشاره می‌کنیم.

بهشتی از کانون صنفی معلمان ایران: قرار بود مشکل فعالیت تشکلهای بصورت قانونی حل شود. قرار بود مشاور وزیر در امور تشکلهای انتخاب شود که به آن عمل نشده است. در دیدارهایی که تشکلهای دارند هنوز یک فضای امن فراهم نشده است. در نشست اخیر این تشکل در همدان از سوی برخی نهادها مشکلاتی برای ما ایجاد شد..... کنترلی بر شهریه مدارس وجود ندارد، برخی مواقع شهریه آن‌ها از دانشگاه آزاد هم بیشتر است.

نماینده کانون صنفی معلمان کرمان‌شاه در مورد خودش و برخی دیگر از معلمانی که در دوره احمدی‌نژاد حکم تبعید گرفته‌اند سخن می‌گوید: بنده به نمایندگی از دوستانی که حکم خورده‌اند از شما انتظار داریم که این احکام اداری سریعاً لغو شود. هنوز مدیریت‌های قبلی سرکار هستند. انتظار این بود که تغییرات ایجاد شود. مگر می‌شود همان فردی که علیه من رای داده و اکنون هم سرکار است رایش را عوض کند؟

باغانی از تشکل صنفی معلمان ایران می‌گوید: ما از حامی منتقد به مستقل منتقد تبدیل شده‌ایم چون فشار معلمان روی ما زیاد است. قرار بود ما ناظرانی در اتاق تصمیم‌گیری و اتاق فکر داشته باشیم و در آن مشارکت کنیم.... در مورد مجوزها و پروانه‌های کانون‌ها کار خاصی انجام نشده است. هنوز ترس در مدارس حاکم است. قرار بود اطرافیان خود را تغییر بدهید آن‌هایی که در حق معلمان ظلم و جفا روا داشتند.... آقای فانی کاری کنید که ابزار دست فرادستان نشویم و یک محیط خلاق و آزاد برای معلمان فراهم شود. و بالاخره علیرضا هاشمی از سازمان معلمان ایران می‌گوید: فضای همین جلسه این را نشان می‌دهد که این نارضایتی وجود دارد یعنی اینکه انتظار برآورده نشده است.... ما در سازمان معلمان ایران توقع‌مان را پایین آورده‌ایم. ما دوست داشتیم در دولت آقای روحانی، دست تشکلهای گرفته‌شود. شما وظیفه دارید فضایی

جایی نرسیده‌است. بهرغم آن‌که تشکلهای صنفی حامی دولت سطح مطالبات و توقعات خود را نیز پایین آوردند، اما باز هم کسی معلمان، انتظارات و حرف‌هایشان را جدی نگرفت و گره‌ای از بی‌شمار مشکلات آن‌ها گشوده نشده‌است. روحانی شعار و وعده آزادی‌های سیاسی می‌داد اما ادامه دهنده سرکوب و اختناق بود.

بدین‌سان باید گفت؛ همه آن امیدهایی که با استقرار کابینه روحانی، در دل برخی از معلمان و تشکلهای صنفی آنان جوانه زده بود، نشکفته پژمرده است. بیم و نگرانی معلمان و تشکلهای صنفی آنان در آغاز روی‌کار آمدن روحانی در مورد تداوم وضعیت گذشته و محرومیت از آزادی ایجاد تشکل مستقل و فعالیت تشکل، گرچه به وهم آلود بود، اما واقعی بود و در عمل نیز به واقعیت پیوست. امید آن‌ها به معجزات روحانی اما واهی بود. این اگرچه از آغاز مشخص بود، اما جریان زندگی نیز بر آن صحنه گذاشت. اکنون اما در پایان یک سال ریاست‌جمهوری روحانی مطالبات تحقق‌نیافته معلمان همچنان روی میز است. اول مهر ۱۲ میلیون و ۵۰۰ هزار دانش‌آموز راهی مدارس می‌شوند تا قریب به یک میلیون معلم به آنان آموزش دهند! فعالیت این معلمان زمانی می‌تواند ولو به‌طور نسبی قریب‌ترین موفقیت گردد که لااقل از معیشت و امنیت کافی برخوردار باشند. معلمان خواهان افزایش حقوق متناسب با نرخ تورم واقعی و پرداخت فوری کلیه مطالبات معوقه خود هستند. معلمان باید از این حق برخوردار باشند که به‌طور آزادانه تشکلهای مستقل خود را ایجاد کنند. تمام معلمان و فرهنگیان که در دوره احمدی‌نژاد اخراج و تبعید شده‌اند بایستی به سرکار قبلی خود بازگردند و خسارات وارد شده به آنان نیز باید جبران شود. معلمان نسبت به شیوه تصمیم‌گیری‌های کلان، تدوین برنامه‌های آموزشی و نحوه تهیه و تنظیم کتاب‌ها و متون درسی، معترض‌اند و خواهان مشارکت در تمامی این زمینه‌ها هستند. دولت روحانی درصدد است ۲۰۰ هزار معلم و فرهنگی را تعدیل یا اخراج کند. معلمان بایستی متحد و یک‌پارچه در برابر این اقدام دولت بایستند و این نقشه را نقش بر آب کنند. معلم باید ضمانت شغلی داشته باشد، نه این‌که هرلحظه در معرض اخراج باشد. تمام افرادی که در آموزش و پرورش تحت عنوان معلم حق‌التدریسی، شرکتی، پیمانی، معلم آزاد و امثال آن، از نیروی آن‌ها استفاده می‌شود، بایستی به استخدام رسمی این وزارتخانه درآیند.

تجربه یکسال گذشته به همه‌گان از جمله آن گروه از معلمان و تشکلهای صنفی که نسبت به روحانی توهمات داشتند بایستی آموخته باشد که آنها باید به نیروی خویش متکی باشند و چشم از بالابری‌گریزند. فعالان جنبش مبارزاتی معلمان باید به میان توده‌های معلم بروند. اگر تشکلی به جای امید بستن‌های واهی به بالا و محدود ساختن مسائل معلمان در چارچوب منافع و سیاست‌های این یا آن جناح رژیم، متکی بر توده معلمان باشد، مطالبات واقعی معلمان را پرچم کند و مبارزه‌ای جدی و مستقل را سازمان دهد، تردیدی نیست که مورد حمایت معلمان نیز قرار خواهد گرفت و قادر خواهد بود که پذیرش بسیاری از مطالبات معلمان را نیز بردولت تحمیل کند.

ایجاد کنید که معلمان مشارکت کنند. این کسانی که الان در وزارتخانه هستند، در ۸ سال گذشته یک کلمه در نقد آن دولت حرف نزدند. الان هم همان رویه را ادامه می‌دهند و شما هم از آن‌ها حمایت می‌کنید. ما می‌خواهیم جلسه بگذاریم شما مخالفت می‌کنید اما اجازه می‌دهید حاجی بابائی (وزیر سابق آموزش و پرورش) و دوستانش در منظره جمع شوند و بحث خصوصی انجام دهند اگر قرار است امکاناتی داده‌شود باید برای همه باشد.

در پایان این سخنان کوتاه شده که مکرر با نقطه‌چین از سوی گزارش‌گر قطع می‌شود، علی‌اصغر فانی وزیر آموزش و پرورش جز حرف‌های کلی هیچ چیزی تحویل کانون‌های صنفی مدافع دولت روحانی نداد! وزیر آموزش و پرورش حقیقتاً هیچ حرف تازه‌ای نداشت بگوید جزء این‌که قرار است نیم درصد مدرسی که حدود ۶۰۰ مدرسه می‌شود، به طور آزمایشی به روش "خودگردان" اداره شوند و این‌که طرح جدیدی در دست است که ساعات کار در مدارس متوسط به ۳۰ ساعت افزایش یابد و بالاخره در ارتباط با تشکلهای صنفی معلمان، تمام آن‌چه که به عقل وزیر رسید و در توان وی بود این بود که خطاب به آن‌ها بگوید "از این وضعیت خسته شده و در خلوت خود از خدا خواسته است تا این تکلیف را از دوش او بردارد!"

انصافاً از این بهتر نمی‌شد ناتوانی وزارت آموزش و پرورش در برآورده ساختن مطالبات معلمان و تشکلهای صنفی آنان را ترسیم نمود. اعتراف وزیر روحانی به ناتوانی پاسخ‌گویی به خواست‌های معلمان البته انعکاسی از ناتوانی کل کابینه روحانی در برآورده ساختن مطالبات کارگران و زحمت‌کشان و عموم توده‌های مردم است. نقل‌قول‌های نمایندگان تشکلهای صنفی حامی روحانی ما را از هرگونه تفسیر بی‌نیاز می‌سازد. اگر ازخشو وزواند این صحبت‌ها صرف‌نظر کنیم، جوهر تمام این اظهارات در یک جمله، این است که هیچ‌یک از وعده‌های رئیس‌جمهور در زمینه آزادی فعالیت تشکلهای صنفی و رفع محدودیت فعالیت این تشکلهای عملی نشده است. وزیر آموزش و پرورش در تمام طول این یک سال، جز یک نامه به رئیس قوه‌قضائیه و وزارت اطلاعات در مورد "بی‌گیری مشکلات معلمان" هیچ اقدامی در زمینه برآورده ساختن مطالبات معلمان و یا فضا در زمینه جبران خسارت‌های متعددی که به صدها معلم در دوره احمدی‌نژاد وارد آمد، انجام نداده است. گرچه در طی این مدت جلساتی با تشکلهای صنفی حامی روحانی برگزار نمود، اما این جلسات نیز به نشست و برخاست‌های بی‌بهره خلاصه شده و هیچ تأثیر یا نتیجه‌ای برای بهبود وضعیت معیشتی معلمان یا فعالیت آزادانه تشکلهای صنفی آن‌ها نداشته است.

بدین ترتیب در پایان دوره یک ساله ریاست‌جمهوری روحانی نه فقط بهبودی در وضعیت مادی و معیشتی معلمان حاصل نشده‌است و اکثریت آنان کماکان زیر خط فقر زندگی می‌کنند، بلکه در زمینه مسائلی سیاسی نیز هیچ گام موثری برداشته نشده و خواست‌ها و فریادهای معلمان در مورد رفع موانع و محدودیت فعالیت تشکلهای صنفی آنان نیز به

چرا جنبش دانشجویی بی تحرک است؟

فضای پادگانی حاکم بر دانشگاه های ایران، جوانه های اعتراضات دانشجویی شکل گرفت و از اواسط دهه ۱۳۷۰ صدای این اعتراضات طنین انداز شد. اعتراضات دانشجویی در دهه ۸۰ ابعاد وسیعتری گرفت تا جایی که در سال های ۸۴ تا ۸۶ جلوه هایی از یک جنبش دانشجویی نسبتاً قابل اتکا را از خود به نمایش گذاشت.

شکل گیری و انتشار نشریات متعدد دانشجویی، گسترش اعتراضات و اعتصابات به ویژه در دانشگاه های شیراز و تبریز، برگزاری مراسم روز دانشجو در ابعادی سراسری، به چالش کشیدن آشکار احمدی نژاد خصوصاً در دانشگاه پلی تکنیک و نیز طرح وسیع مطالبات صنفی و دمکراتیک دانشجویان که بعضاً در ارتباطی تنگاتنگ با مطالبات برابری طلبانه زنان و در همراهی با کارگران و توده های زحمتکش ایران تجلی می یافت، همگی نشانه های امید بخشی از سر برافراشتن مجدد جنبش دانشجویی ایران طی سال های نیمه اول دهه ۸۰ بود. طی این سال ها، نه تنها سرمایه گذاری جمهوری اسلامی در تبدیل کردن دانشگاه ها به حیاط خلوت خود با شکست مواجه شد، بلکه بارقه های امیدی از تولد دوباره یک جنبش دانشجویی با سنت های ضد استبدادی، رادیکال و آزادی خواهی را نوید می داد. اما این بارقه های امید فقط چند سالی بر فضای دانشگاه های کشور تابید و پیش از آنکه کاملاً رشد کند، با بگیر و ببند و پاکسازی وسیع دانشگاه ها از وجود دانشجویان مبارز، آزادی خواه و مترقی در دوران احمدی نژاد مجدداً در هاله ای از سکوت فرو رفت.

سرکوب وسیع این جنبش در آذر ماه ۸۶ که عمدتاً با دستگیری و شکنجه قریب به اتفاق فعالان جنبش دانشجویی خصوصاً فعالان چپ و سوسیالیست آن همراه بود، هزینه سنگینی را بر جنبش نوپای دانشجویی ایران وارد ساخت. به رغم سرکوب های عریان دوران احمدی نژاد و با وجود تعطیلی تمام نشریات و قلع و قمع تشکل های دانشجویی که حتی تشکل های نیمه دولتی را نیز به محاق برد، تحرکات اعتراضی این جنبش، نه در وسعت سال های ۸۴ تا ۸۶ اما بالنسبه تا سال ۸۸ ادامه داشت. تنها، پس از سرکوب خیزش اعتراضی توده های مردم ایران در سال ۸۸ بود، که جنبش دانشجویی ایران نیز در ورطه سکوت و بی تحرکی محض فرو رفت. سکوتی که تا به امروز ادامه داشته و اکنون نیز هیچ نشانه ای از ترک برداشتن دیوار سکوت و بی تحرکی این جنبش مشاهده نمی شود.

به رغم وضعیت حاکم بر دانشگاه ها و جنبش دانشجویی ایران، این پرسش مطرح است که آیا وضعیت موجود را باید تماماً به حساب سرکوب، دستگیری، پاکسازی و ستاره دار شدن دانشجویان در دوران احمدی نژاد گذاشت یا عوامل دیگری هم بوده اند که در ایجاد این بی تحرکی جنبش دانشجویی نقش داشته اند؟ گمان نمی رود کسی بتواند نقش سرکوب و بگیر و ببند وسیع فعالان جنبش دانشجویی در ایجاد وضعیت موجود را انکار کند. اما، آیا صرف شرایط سرکوب و پاکسازی فعالان جنبش دانشجویی می تواند یگانه دلیل بر این بی تحرکی محض جنبش دانشجویی ایران باشد؟ سرکوب

اگرچه می تواند وجه مهمی از مجموعه دلایل این بی تحرکی باشد، اما به تنهایی نمی تواند پاسخی جامع و درخور بر این سکوت باشد.

با نگاهی به پیشینه تاریخی و مبارزاتی این جنبش، به راحتی می توان دریافت که جنبش دانشجویی ایران در شرایط دشوارتر از این نیز، نه تنها به سنت های انقلابی و مبارزاتی خود وفادار مانده است، بلکه در همان شرایط سرکوب و خفقان از تحرکات اعتراضی قابل توجهی نیز برخوردار بوده است. اساساً چرا راه دور برویم. تجربه سال های نیمه اول دهه ۸۰ پیش روی این جنبش است. در آن سال ها که سرکوب به مراتب بیشتر از دوران کنونی بود، باز هم جنبش دانشجویی ایران از تحرکات قابل توجهی برخوردار بود.

بنا بر این، غیر از تأثیرات سرکوب باید عوامل دیگری را نیز مد نظر داشت. نباید از نظر دور داشت آنچه که جنبش دانشجویی را حتی در دوران اوج سرکوبگری احمدی نژاد تا حدودی سرپا نگاه داشت، وجود تشکل های گوناگون دانشجویی بود. چه تشکل های مستقل و چه تشکل های وابسته به جناح هایی از رژیم که دانشجویان مترقی و مخالف جمهوری اسلامی حتی از وجود همین تشکل های نیمه دولتی نیز بعضاً برای پیشبرد مبارزه و سازماندهی خود بهره می بردند. بدون شک فقدان تشکل های دانشجویی که خود محصول سرکوب و خفقان حاکم است از عوامل مهم انفعال کنونی جنبش دانشجویی محسوب می شود. بررسی سیاست های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در دوران احمدی نژاد به خوبی نشان می دهد که در کنار بگیر و ببند فعالان جنبش دانشجویی، عمده تلاش حراست و نیروهای امنیتی رژیم در ممنوعیت و محروم ساختن دانشجویان از هرگونه تشکل بود. چه تشکل های مستقل، نیمه مستقل و چه تشکل های وابسته به دولت یا جناح هایی از رژیم. درست در همین دوره بود که حتی انجمن های اسلامی نیز از فعالیت منع و دفاترشان در دانشگاه های کشور پلمپ شد.

سرکوب و اخراج فعالان چپ و مترقی جنبش دانشجویی و محروم ساختن دانشجویان از هرگونه تشکل دانشجویی از عوامل مهم انفعال و بی تحرکی کنونی دانشگاه های کشور است. در واقع اثرات این دو فاکتور به جای آنکه در همان هنگامه فرود ضربه بر پیکره جنبش دانشجویی موثر افتد، کم کم و با گذشت زمان به عریان ترین شکل ممکن در فضای دانشگاه های کشور بازتاب یافته است. تا جاییکه در وضعیت کنونی سکوت محض بر دانشگاه های کشور حاکم است. طبیعتاً به صرف اهمیت کلیدی سرکوب و بی تشکلی دانشجویان نمی توان از دیگر عواملی که بر بی تحرکی جنبش دانشجویی تأثیر گذاشته اند، غافل شد. لذا، در کنار دلایل فوق، لازم است بر وجود یک نیروی اجتماعی تأثیر گذار در جامعه ایران که همواره به نفع حاکمیت جمهوری اسلامی عمل می کند نیز تأکید کرد. نیرویی که به ظاهر تلاش می کند تا از خود چهره ای متفاوت از حلقه محوری هیئت حاکمه به نمایش بگذارد، اما در باطن و در عمل، نقش محوری و کاربرد اصلی این جریان اجتماعی، چیزی جز

استمرار بخشیدن به حاکمیت فوق ارتجاعی همین رژیم مغفور نیست. جریانی که با برخورداری از مجموعه امکانات مادی و فکری، در فضا سازی و توهم پراکنی به نفع حاکمیت تا حدودی خیره نیز هست و همواره با استفاده از امکانات رسانه ای خود در داغ کردن تنور انتخاباتی نقش بازی می کند و عملاً در روی کار آوردن خاتمی ها و روحانی ها نقش موثری دارد. این نیرو، بیش از هرچا، تا کنون تأثیر خود را بر دانشگاه های کشور گذاشته و تا آنجا که برایش مقدور بوده گفتمان لیبرالی و انفعال را در درون جنبش دانشجویی ایران رشد داده است.

این نیروی اجتماعی در دوران ریاست جمهوری خاتمی، تحرکات دانشجویی را به نفع خود می دید و از اعتراضات دانشجویی با پیش فرض قابل کنترل بودن آن در مسیر چانه زنی با قدرت فائده هیئت حاکمه بهره می گرفت. اما، هم اکنون وضعیت با دوران خاتمی بسیار متفاوت است. در وضعیت کنونی که جمهوری اسلامی با مجموعه ای از بحران های سیاسی و اقتصادی ژرف مواجه است، دامن زدن به مطالبات دانشجویی جهت بهره برداری سیاسی، مطلقاً برای این جریان اجتماعی ممکن نیست. در وضعیت بحرانی موجود، بروز هرگونه اعتراضات دانشجویی نه تنها برای این جریان قابل کنترل نیست، بلکه بسیار محتمل است که هر اعتراض دانشجویی به سرعت از محیط دانشگاه ها خارج و در پیوند با توده های مردم ایران قرار گیرد. لذا، این جریان اجتماعی که برآیند آن در گرایش "اصلاح طلبی" تجلی یافته است، در مقطع کنونی به همان اندازه خواهان سکوت و آرامش گورستانی در دانشگاه های کشور است که خامنه ای و "اصولگرایان" خواهان آن هستند و بر آن تأکید دارند. گرایش غالب در دانشگاه ها نیز هم اکنون تحت تأثیر و نفوذ همین گفتمان "اصلاح طلبی" است که مخالف هرگونه اعتراض جدی نظیر اعتصاب و تجمع و تظاهرات و امثال آن است و از آن پرهیز می کند.

باینهمه مستنناً از اینکه جنبش دانشجویی ایران هم اکنون در چه وضعیتی بسر می برد، آنچه باید بر آن تأکید داشت و در جهت ارتقاء آن کوشید، مبارزات دانشجویی و تأکید بر پیشینه مبارزاتی این جنبش است. جنبشی آرمان خواه که بر بستر مبارزات رادیکال، آزادی خواهانه و ضد استبدادی خود، همواره در پیوند با مطالبات توده های مردم ایران بوده و از این منظر در ذهنیت کارگران و توده های زحمتکش ایران جایگاه پر ارزشی را به خود اختصاص داده است. روشن است که سکوت و بی تحرکی موجود در جنبش دانشجویی که از چنین پیشینه مبارزاتی برخوردار بوده است، جنبشی که همواره با مبارزات کارگران و توده های مردم ایران همگامی داشته و در مواردی نیز پیشتاز مبارزات مردم ایران بوده است، پدیده ی موقت و نا پایدار است که با نخستین جرقه های اعتراضات توده ای، دچار تغییر و دگرگونی خواهد شد.

تردید نیست که پیشگامان جنبش دانشجویی ایران با اتکاء به سنت های انقلابی و مبارزاتی این جنبش و نیز با اتکاء به نیروی عظیم توده های دانشجو می توانند با فعالیت درمیان دانشجویان و سازماندهی آن ها، سهم خود را در فروپاشاندن دیوار سکوت و بی تحرکی اداکنند.

ازدواج سفید، زیر سلطه‌ی حکومت دینی

است. اما در غرب، این نوع از زندگی مشترک دهه‌هاست که رواج یافته است. بنابراین شاید رجوع به علل رواج آن در غرب تا حدی توضیح‌گر علل این پدیده در ایران نیز باشد.

در غرب با ورود گسترده زنان به بازار کار به‌ویژه در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن، وابستگی زنان به مردان با کسب استقلال اقتصادی هر چه کم‌تر شد. همگام با آن، از سویی بر اثر تغییرات اجتماعی و سکولارتر شدن جامعه، کنترل دولت و کلیسا بر جنبه‌های خصوصی زندگی شهروندان به ویژه بر بدن، سکسوالیته و فرزندآوری زنان تضعیف شد. از سوی دیگر، گسترش و تعمیق ریشه‌های جنبش‌های زنان در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ آگاهی هر چه بیشتر زنان به حقوق خود را به دنبال آورد. مجموعه این عوامل موجب شد زنان و مردان درصدد یافتن شکل‌های دیگری از همزیستی به جز ازدواج رسمی برآیند. در دهه‌ی شصت، تعداد خانواده‌های همپاش به عنوان مثال در ایالات متحده‌ی آمریکا در حدود ۴۵۰ هزار بود. در آن دوران، خانواده‌ی هم پاش از دیدگاه هنجارهای اجتماعی غالب، مذهب و قانون، نوعی ناهنجاری شمرده می‌شد. اما طی زمان و با گسترش و تعمیق تحولات اجتماعی این دیدگاه تغییر یافت. در میانه دهه‌ی ۹۰ رشد این پدیده شدت یافت به حدی که تعداد خانواده‌های هم پاش در سال ۲۰۱۱ در آمریکا به ۷ / ۵ میلیون نفر رسید. ناگفته نماند برخی نیز این شکل از خانواده را به دلایل مالیاتی یا اقتصادی برگزیدند. به هر رو، طی زمان، خانواده‌ی همپاش در اجتماع به امری پذیرفته شده تبدیل شد و گرچه مذهب همچنان با این نوع از خانواده مخالف است، اما قانون در بسیاری از کشورها همگام با این تحولات تغییر یافت. امروزه در اکثر کشورهای غربی خانواده‌ی همپاش یکی از شکل‌های مورد پذیرش و قانونی خانواده شمرده می‌شود.

تعدادی در توضیح علت رواج این پدیده در ایران، بر علل اقتصادی، یعنی مشکلات مالی، بیکاری، هزینه بالای مسکن، هزینه‌های کم‌رشدن ازدواج و تشکیل خانواده انگشت می‌گذارند. این علت در کاهش ازدواج و افزایش طلاق تأثیر قطعی دارد.

به گزارش سایت "خانه ملت"، مقایسه آمار سال‌های ۹۱ تا ۹۲ نشان می‌دهد رشد ازدواج‌ها با یک کاهش ۶ / ۷ درصدی روبرو بوده است. این آمار (شاید برخلاف انتظار) در روستاها وخیم‌تر است و به رشد منفی ۹ / ۲۶ درصد می‌رسد. در برابر کاهش نرخ ازدواج در فاصله سال‌های ۹۱ تا ۹۲، با افزایش ۳ / ۴ درصدی طلاق روبرویم. طبق این آمار در هر ساعت ۱۸ نفر طلاق می‌گیرند.

با توجه به آمار، دشواری طلاق، به ویژه برای زنان، می‌تواند از علل رواج ازدواج سفید باشد. اما از آنجایی که ازدواج سفید نه تنها به مقابله با هنجارهای اجتماعی غالب می‌رود، بلکه

انتخاب همسر، از حمایت قانونی در برابر خشونت خانگی از حق سقط جنین برخوردار نیستند، زوج‌های خانواده‌های همپاش در خارج از این چارچوب‌ها با تهدیدات و مشکلات بیش‌تری، چه از سوی جامعه و چه از سوی قانون، روبرویند.

جوامع همواره در حال تغییر سبک‌های تکنونی زندگی و کشف و تجربه قلمروهای جدید و متناسب با سطح پیشرفت نیروهای مادی و تحولات مناسبات اجتماعی‌اند. نهاد ازدواج مانند سایر پدیده‌های اجتماعی، در طول عمر بشر، اشکال گوناگونی به خود گرفته است. گفته شد در غرب همگام با برخی تحولات، قوانین تغییر یافتند و منطبق بر این تحولات شدند. در قوانین کشورهای پیشرفته‌تر، حمایت‌های قانونی در چارچوب ازدواج شرعی و عرفی به این نوع از همزیستی نیز تعمیم یافت.

در ایران در سال ۵۷ رژیم نابهنگام قدرت را قبضه کرد؛ رژیم‌ی که هستی‌اش بسیار عقب‌مانده‌تر از مناسبات اجتماعی حتا آن زمان بود. از این‌رو، از همان ابتدا با تناقضی روبرو بود: تناقض عقب‌ماندگی خود و واقعیات عینی جامعه. تناقضی که روز به روز بر دامنه‌ی آن افزوده شده است. در این ۳۵ سال رژیم به جنگی بی‌ثمر با برخی مناسبات و روابط اجتماعی دست یازید. بسیاری از قوانین‌اش تنها از آن رو به تصویب می‌رسند که حتا پیش از تصویب، نقض شوند. تبلیغ و تلقین ارزش‌های دینی عقب‌مانده به ذهنیت جامعه‌ی پیشرفته‌تر نتیجه‌ای به بار نیاورده است؛ می‌خواهد زنان را به کنج خانه‌ها براند، موفق نمی‌شود؛ می‌کوشد دستاوردهای نوین علمی را از دانشگاه‌ها بزداید و "علوم اسلامی" را جایگزین کند، ناکام می‌ماند؛ ماهواره و اینترنت را "غیراسلامی" اعلام می‌کند تا رابطه مردم را با جهان خارج قطع کند، تلاش‌هایش عقیم می‌ماند. و خود نیز به هزارو یک زبان به ناکامی‌هایش اعتراف می‌کند. قوانین‌اش هم برای هیچ یک از نیازهای جامعه پاسخی ندارند جز سرکوب و مجازات و تکفیر.

حق انتخاب شریک زندگی، حق ازدواج یا عدم ازدواج، از حقوق اولیه هر انسانی‌ست. هیچ دولت و مذهبی حق ندارد امر و نهی‌های خود را بر زندگی خصوصی مردم تحمیل کند. در سیر تحولات اجتماعی، مناسبات و قوانین عقب‌مانده‌تر محکوم‌اند با تمام سخت‌جانی، جای خود را به مناسبات پیشرفته‌تر بدهند. در این ۳۵ ساله چنان شکاف عمیقی بین رژیم و جامعه به وجود آمده است که سرانجام بایستی این تناقض به نفع یک سو حل شود. مسلم است برنده‌ی این کشمکش، رژیم نخواهد بود.

زیرنویس:

ازدواج سفید یا white marriage در زبان انگلیسی به ازدواجی گفته می‌شود که زوجین نه به قصد زندگی مشترک بلکه به دلایل دیگری (مثلا نجات فردی از پیگرد، یا بهرمانندی از مزایای اقتصادی یا اجتماعی ...) با هم ازدواج می‌کنند و معمولاً با هم رابطه جنسی ندارند. اما از آنجایی که ازدواج‌های غیر شرعی و غیر عرفی در ایران به نام "ازدواج سفید" معروف شده‌اند، ما نیز در این مقاله از همین نام یا معادل دیگر فارسی آن "همپاشی" استفاده می‌کنیم.

دهن‌کجی کاملی‌ست به قوانین خشن دینی رژیمی که حتا در خصوصی‌ترین روابط اجتماعی مردم دخالت می‌کند، نمی‌توان تنها علت را در زمینه‌های اقتصادی جست. مشکلات اقتصادی از دلایل اصلی کاهش آمار ازدواج، افزایش آمار طلاق و بالا رفتن سن ازدواج می‌باشند، اما نه لزوماً رواج ازدواج سفید.

علت دیگری که در رسانه‌ها مطرح می‌شود، دقیقاً همان مسایلی است که در الگوی رواج این ازدواج در غرب نیز شاهدیم؛ یعنی رشد سکولاریسم، ورود زنان به بازار کار، کسب استقلال اقتصادی و افزایش آگاهی زنان به حقوق خود.

به رغم تمامی تلاش‌های رژیم از هنگام کسب قدرت برای "اسلامی" کردن جامعه و تبلیغ و تلقین ارزش‌های دینی در اذهان مردم، به ویژه کودکان و نوجوانان، امروز شاهدیم که نه تنها از "جامعه اسلامی" مطلوب خود به دوراست، بلکه جدایی دین از دولت به خواست بخش عظیمی از مردم تبدیل شده است. خواستی که نزد بسیاری شاید به این صورت فرموله نشود، اما در رفتارهای روزمره مردم، متعلق به هر طبقه و قشر و سنی بازتاب می‌یابد. جلوه‌هایی همچون پوشش و ظاهر دختران و پسران، مخالفت با تفکیک جنسیتی، بی‌اعتنایی به تأکید قانون‌گذاران در عدم رابطه‌ی زن و مرد پیش از ازدواج، تحقیر اشکال دیگر ازدواج اسلامی نظیر صیغه، تمسخر آموزه‌های دینی سردمداران رژیم. و این همه با وجود مجازات‌های گاه سنگینی که در صورت دستگیری در انتظار متخلفان است.

از سوی دیگر جایگاه اجتماعی زن با کسب استقلال اقتصادی متحول می‌شود. او از انسانی متکی به مرد یا "نان‌آور" خانواده به انسانی با استقلال مالی و بی‌نیاز به "سایه‌ی آقابالاسر" تبدیل می‌شود. او حقوق انسانی و مدنی خود و سهمی برابر در تصمیم‌گیری‌ها را طلب می‌کند. به آسانی تسلیم خشونت جسمی و روانی نمی‌گردد و در صورت عدم رضایت از رابطه آن را می‌گسلد.

گره‌گاه دیگر در آغاز زندگی زناشویی در ایران، قوانین مدنی موجود است. طبق این قوانین، زنان از حق طلاق، حق حضانت کودک، حق سفر، حق کار و بسیاری دیگر از حقوق مدنی خود به ویژه در چارچوب قوانین خانواده محروم‌اند. مردان نیز در آغاز تشکیل خانواده با دشواری‌های متعددی روبرویند؛ دشواری‌هایی همچون داشتن درآمد مکی، یافتن مسکن مناسب، توافق بر سر مهریه و هزینه‌های عروسی و شرط و شروطهای گوناگون.

در شرایطی که قانون از حقوق افراد در خانواده نه تنها دفاع نمی‌کند، بلکه خود مشوق و مروج بسیاری از ناهنجاری‌هاست، تنها راهی که می‌ماند پرهیز از تن دادن به این قوانین و تجربه در قلمروهای جدید است. برخی از این زوج‌ها اعتقادی به ازدواج شرعی ندارند. در ایران نیز ازدواج عرفی، یعنی تنها ثبت ازدواج در اداره‌ای رسمی، میسر نیست. عده‌ای نیز نه اعتقادی به ازدواج شرعی و نه تمایلی به ازدواج عرفی دارند. بنابراین این راه سوم را برگزیده‌اند.

خانواده‌ی همپاش با قوانین موجود در تناقض و در صورت کشف، زوج مجازات می‌شوند. در جامعه‌ای که به ویژه زنان حتا در چارچوب قوانین و هنجارهای اجتماعی غالب از حق

یادداشت‌های سیاسی

شهریه نیست، کمک
داوطلبانه‌ی اجباری است

"ببینید، ساده‌ترین مسأله این است که اصل سی‌ام قانون اساسی که می‌گوید «دولت موظف است وسائل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسائل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفائی کشور به طور رایگان گسترش دهد»... امروز در مدارس دولتی هم از مردم شهریه می‌گیرند، حالا اسمش را چیزهای مختلف می‌گذارند. دوم، عدالت در آموزش هم رعایت نشده است. نمی‌شود یک عده‌ی مدارس دولتی بروند که در سال گذشته دیدیم به خاطر آتش گرفتن بخاری‌های غیراستانداردش چه بلایی سر عزیزان مردم آمد، و یک عده‌ی مدارس بروند که شهریه هر سال تحصیلی‌اش بیش از بیست میلیون تومان است... ببینید، یکی از کارکردهای آموزش و پرورش باید مبارزه با شکاف طبقاتی باشد... حالا همین آموزش و پرورش خودش طبقاتی و عامل شکاف طبقاتی شده است."

اگر حدس زدید این سخنان کیست؟ خیر، از مخالفان رژیم نیست. مصاحبه‌ی آقای روحانی کاندیدای ریاست جمهوری در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۹۲ با "اقتاب" است.

گفته‌های فوق واقعیت‌هایی هستند که همه مردم می‌دانند و هر ساله با فرا رسیدن فصل ثبت نام مدارس از نو تجربه می‌کنند. حال ببینیم پس از گذشت یک سال و اندی از انتخاب آقای روحانی، "روندی که مدارس را به یک نهاد انتفاعی، خودگران و بنگاه اقتصادی تبدیل کرده است" چگونه "اصلاح" شده است.

در سال تحصیلی ۹۳ - ۹۲ در حدود ۱۲ میلیون و ۲۴۲ هزار نفر ثبت نام کرده بودند. طبق آخرین آمار بین ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار تا ۱ میلیون و هشتصد هزار نفر در مدارس غیردولتی درس خوانده و بقیه در مدارس دولتی. ثبت نام دانش‌آموزان برای سال تحصیلی ۹۴ - ۹۳ برای کلاس اول از اول خرداد و برای سال‌های بالاتر از نیمه دوم خرداد آغاز شد و تا نیمه اول تیر ماه ادامه داشت. بنا به خبرهای تائید شده تعداد دانش‌آموزان در همان حد سال ۹۲ (شاید با رشد ۳ درصدی) است. اندکی پس از آغاز ثبت نام، اخبار و گزارشات متعددی در مورد "تخلف" مدارس غیردولتی و دولتی در دریافت شهریه یا شهریه‌های مصوب آموزش و پرورش در رسانه‌ها آمد. البته در مرداد ماه ۹۳، پس از پایان مهلت ثبت نام، معاون آموزشی متوسطه وزارت آموزش و پرورش، علی زرافشان، از دریافت ۲ هزار و ۳۴۲ مورد شکایت در مدارس دولتی و ۱۷۹ مورد در مدارس غیردولتی خبر می‌دهد. از مجموع این شکایتهای، تنها ۶۹۱ مورد به دریافت کمک‌های مردمی به هنگام ثبت نام و

۲۵۳ مورد به دریافت وجه بابت کلاس فوق برنامه مربوط می‌شود. با توجه به وجود بیش از ۱۲ میلیون دانش‌آموز در ایران و به رغم گزارشات و اخبار متعدد، تنها ۹۴۴ مورد شکایت از تخلف در دریافت شهریه یا وجه مختلف وجود دارد. باور کردن آن با شمامست.

در ایران دو نوع مدرسه وجود دارد: مدرسه دولتی و مدرسه غیردولتی. مدارس دولتی نیز خود به ۵ دسته تقسیم می‌شوند: مدارس عادی دولتی، نمونه دولتی، هیئت امنایی، شاهد و سمپاد. سقف شهریه مدارس غیر دولتی را نیز آموزش و پرورش تعیین می‌کند.

خرداد ماه، اسفندیار چهاربند، مدیر کل آموزش و پرورش تهران از رشد ۲۶ درصدی شهریه مدارس غیرانتفاعی خبر داد. زینی‌وند، مدیر کل سازمان مدارس غیر دولتی ادعا می‌کند، الگوی جدید تعیین شهریه تا حدودی دست مدیران را در دریافت هزینه‌های اضافی بسته است.

یکی از مدیران دبیرستان غیردولتی منطقه یک که شهریه‌ای در حدود ۱۵ میلیون تومان می‌گیرد، در مصاحبه‌ای در تیر ماه از الگوی جدید تعیین شهریه این دسته از مدارس انتقاد می‌کند و می‌گوید شهریه مصوبه آموزش و پرورش به هیچ عنوان با برنامه‌های اجرایی و فوق برنامه ما همخوانی ندارد. بعد هم اعلام می‌کند: "ما مجبوریم چک شهریه مصوب را به هنگام ثبت نام از والدین دریافت کنیم. پس از مهر ماه انجمن اولیا و مربیان تشکیل جلسه می‌دهد و فهرست هزینه‌های تمام شده را در اختیار والدین قرار داده و از طریق انجمن اولیا و مربیان مابه‌التفاوت هزینه‌ها را در طول سال تحصیلی دریافت می‌کنیم." البته اضافه می‌کند ما از کسی به اجبار پول نمی‌گیریم بلکه آن‌ها با "رضایت کامل" اقدام به پرداخت سایر هزینه‌ها می‌کنند! و البته این قانونی‌ست. والدین دانش‌آموزان مدارس غیردولتی نیز "سایر هزینه‌ها" را طبق مصوبه انجمن اولیا و مربیان اجباراً داوطلبانه می‌پردازند.

در مدارس دولتی هم انجمن اولیا و مربیان وجود دارد. از جمله اهداف این انجمن که در سال ۱۳۴۶ به ثبت رسید، جلب مشارکت مردمی برای کمک به تربیت عمومی نونهالان و نوجوانان عنوان شده است. اما امروزه به گواهی اولیا و به اعتراف مسئولین این انجمن تنها ابزاری‌ست برای دریافت پول از والدین به بهانه‌های گوناگون و "مشارکت مردمی" به "مشارکت مالی مردم" تبدیل شده است. پول‌هایی که ظاهراً آموزش و پرورش رسماً به تصویب نرسانده، اما دریافت آن را به عهده انجمن اولیا و مربیان گذاشته و به شکایتهای مختلف مردم به این هزینه‌های اضافی وقعی نمی‌گذارد چون آن‌ها را مصوبه انجمن اولیا و مربیان و قانونی می‌داند.

اگر مدارس غیردولتی طبق قانون می‌توانند شهریه دریافت کنند (هر چند میزان مبالغ دریافتی تحت عناوین مختلف، همه ساله بیش‌تر از سقف تعیین شده توسط آموزش و پرورش است) مدارس دولتی حداقل یک نوع از آن‌ها حق

دریافت شهریه یا وجوه اجباری را ندارد. در ایران ۵ نوع مدرسه دولتی وجود دارد: مدرسه عادی دولتی، نمونه دولتی، هیئت امنایی، شاهد و سمپاد. از میان ۵ نوع مدرسه دولتی، تنها در مدارس عادی دولتی است که طبق تأکیدات مسئولین ریز و درشت آموزش و پرورش، دریافت شهریه غیر قانونی است. مدارس سمپاد (استعدادهای درخشان) طبق مصوبه دولت می‌توانند تا سقف ۴ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان شهریه دریافت کنند. البته این تازه آغاز کار است. در خبری به تاریخ اردیبهشت سال ۹۲ آمده است: شماری از دانش‌آموزان مدارس تیزهوشان بوشهر و والدین آن‌ها گفته‌اند، در آستانه پایان امتحانات خرداد ماه، مسئولان مدرسه شرط دادن کارنامه را پرداخت ۵۰۰ هزار تومان عنوان کرده‌اند. مدارس شاهد، ظاهراً مدارس ویژه‌ی فرزندان خانواده‌های "شاهد"، "جان‌باز" "جهادگر و رزمنده بسیجی" است. در سال ۹۲ شهریه رسمی مقطع ابتدایی حداقل ۲۲۰ تا ۳۵۰ هزار تومان، در مقطع راهنمایی ۲۵۰ تا ۴۰۰ هزار تومان و در مقطع متوسطه و هنرستان ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان اعلام شده بود. البته هم به جز فرزندان این خانواده‌ها، دانش‌آموزان غیر سهمیه‌ای را هم ثبت نام می‌کنند که باید شهریه‌های بیش‌تری بپردازند و بنا به گزارشی در بهمن ۹۲ تعدادشان چند برابر تعداد دانش‌آموزان سهمیه‌ای است.

یکی دیگر از انواع مدارس دولتی شهریه‌ای مدارس هیئت امنایی است. این مدارس تقریباً ۷ سال است با هدف کاهش از تعداد مدارس عادی و افزایش مدارس شهریه‌ای (یعنی در راستای خصوصی‌سازی آموزش و پرورش) به وجود آمدند. در دی ماه ۸۷ دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش از تصویب آیین‌نامه توسعه "مشارکت‌های مردمی" خبر داد. وی اعلام کرد مدارس دولتی واجد شرایط می‌توانند به پیشنهاد شورای مدرسه و تأیید شورای آموزش و پرورش شهرستان یا منطقه به صورت هیئت امنایی اداره شوند. هیئت امنای این مدارس موظفند بودجه و اعتبارات سالانه را بررسی و تصویب کنند و منابع و اعتبارات مورد نیاز مدرسه را با "جذب و قبول کمک‌ها و هدایا از اشخاص حقیقی و حقوقی به صورت نقدی و غیر نقدی" تأمین کنند. بخشی از یک گزارش را با هم می‌خوانیم: "مسئولین مدعی‌اند تبدیل مدارس دولتی عادی به مدارس خاص، بر اساس درخواست اولیا و مربیان مدارس است و آن‌ها اصرار خاصی در این باره ندارند. پدر دانش‌آموزی در یکی از دبیرستان‌های دخترانه منطقه ۵ تهران در سال ۹۲ می‌گوید: فرزندم ۲ سال گذشته در این دبیرستان درس می‌خواند و امسال پس از شروع سال تحصیلی یک‌باره اعلام شد این دبیرستان به هیأت امنایی تبدیل شده است و باید مبلغ ۶۵۰ هزار تومان شهریه پرداخت کند. قبول این ماجرا برای پدران و مادران دانش‌آموزان قدری سخت بود که بدون افزایش سطح کیفی، یک‌شبه دبیرستان هیأت امنایی می‌شود و ما باید در

شهریه نیست، کمک داوطلبانه‌ی اجباری است

مدرسه دولتی شهریه بپردازیم." مدارس نمونه دولتی، مدرسی‌اند که در دهه ۱۳۷۰ به وجود آمدند. وزارت آموزش و پرورش به آن‌ها مجوز "نمونه" (از نظر کیفیت برتر آموزشی) می‌داد. این مدارس آزمون ورودی دارند. یعنی از همان ابتدا، دانش‌آموزان بهتر را گزین می‌کنند و به "نمونه" بودن خود ادامه می‌دهند و حاصل زحمت خانواده‌ها و دانش‌آموزان در کسب معدل‌های بالا و پذیرش در امتحان ورودی را با دریافت شهریه به جیب خود می‌ریزند.

شاید همین اشارات کافی باشد تا نشان دهند که نظام آموزش و پرورش ایران بی سر و صدا خصوصی شده است. این بخش را با گفته‌ی اسفندیار چهاربند، در نشست خبری ۱۱ خرداد ۹۳ به پایان می‌بریم: "دریافت شهریه در مدارس نمونه دولتی و هیات امنایی هم قانونی است. در حال حاضر مدرسی که غیر از مدارس دولتی عادی شهریه دریافت نکنند غیر متعارف است و تنها تعداد محدودی مدارس دولتی عادی است که نباید شهریه دریافت کنند."

بله "تنها تعداد محدودی مدارس دولتی عادی است که نباید شهریه دریافت کنند." گرچه آنان نیز به بهانه‌های مختلف و در فرصت‌های مختلف در طول سال تحصیلی، وجوه اجبارا داوطلبانه را دریافت می‌کنند. خانواده‌های بسیاری خود این را تجربه کرده‌اند و نیازی به ذکر گزارشات متعدد درباره دریافت وجوه مختلف در مدارس عادی از هنگام ثبت نام گرفته تا پایان سال و دادن کارنامه‌ی آخر سال نیست.

مسئولین آموزش و پرورش دریافت وجوهی غیر از وجوه رسماً اعلام شده را "غیرقانونی" و "تخلف" می‌نامند. از آن سو، مدیران مدارس می‌گویند چاره‌ای ندارند زیرا باید به نوعی هزینه‌های جاری مدرسه را بپردازند. در خبری در خرداد ۹۳ آمده است، با آن که فانی وزیر آموزش و پرورش از احتمال واریز ۵۰ میلیارد تومان به عنوان سرانه مدارس پیش از شروع سال تحصیلی ۹۳ - ۹۲ خبر داده است، دو سال است که هیچ مبلغی از سوی این وزارتخانه به حساب مدارس واریز نشده است.

در خبرهای ۳ اردیبهشت ۹۳ آمده است، به گفته وحید کیارشی، معاون پشتیبانی و توسعه وزارت آموزش و پرورش، در سال‌های گذشته سرانه مدارس در قالب بودجه آموزش و پرورش اختصاص می‌یافت؛ اما از سال گذشته این ردیف بودجه جدا شد اما تخصیص مطلوب نداشت که خوشبختانه در سال جاری ۱۲۰ میلیارد تومان تحت یک ردیف مستقل برای سرانه مدارس اختصاص یافته است که به صورت کاملاً مستقل در اختیار مدارس قرار می‌گیرد. در مرداد ماه سید محمد بطحایی، قائم مقام وزیر آموزش و پرورش گفت: تاکنون ۳۰ میلیارد تومان را برای

گیرد تا دولت پول برای هزینه کردن داشته باشد. طی این یک سال و اندی که از دوران ریاست جمهوری روحانی گذشته، اقتصاد که رونق نگرفته، هیچ بر رکود و تورم نیز افزوده شده است، یعنی دولت، حداقل امسال هم پول ندارد تا هزینه کند. اگر دولت پول ندارد که خرج آموزش و پرورش کند، پس چرا هر سال بر بودجه‌های دستگاه‌های نظامی و روحانیت افزوده می‌شود؟ چرا آموزش و پرورش استخدام روحانیون را در دستور کار خود قرار می‌دهد؟ و هزاران چرای دیگر.

به جز این سوالات، واقعیت ناگفته‌ی دیگری وجود دارند. سیستم سرمایه‌داری ایران دچار یک بحران رکودی - تورمی است و چشم‌اندازی هم برای خروج از آن وجود ندارد. این بحران حتا با رفع تحریم‌ها و بازگشت درآمد نفت نیز رفع نمی‌شود. از سوی دیگر اجرای سیاست‌های نتولیبرالی، بر ابعاد آن افزوده است. روحانی نمی‌گوید که در مدل اقتصادی نتولیبرالی، یعنی همان سیاست اقتصادی که وی و کل رژیم مشتاقانه در صدد شتاببخشی به اجرائش هستند، اصولاً قرار نیست دولت هزینه‌های "سرمایه‌گذاری‌های بلندمدتی" مانند آموزش و پرورش را بپردازد. این بخش مانند بسیاری از خدمات اجتماعی دیگر باید به بخش خصوصی واگذار شود. به همین دلیل بر تعداد مدارس غیر انتفاعی افزوده می‌شود. به همین دلیل تحت عنوان "مشارکت‌های مردمی"، سالانه تعداد هر چه بیش‌تری از مدارس رایگان دولتی به جای مانده از گذشته، به مدارس دولتی شهریه‌بگیر تبدیل می‌شوند. به یک کلام، مدارس بایستی در این سیاست به "نهاد انتفاعی، خودگردان و بنگاه اقتصادی" تبدیل شوند و با ادامه‌ی حیات جمهوری اسلامی و اجرای کامل این سیاست تبدیل نیز خواهند. این همه در حالی که از یک سو، سال به سال بر گرانی و تورم و بی‌کاری افزوده می‌شود و از سوی دیگر، دستمزدهای کارگران و زحمتکشان هیچ گاه متناسب با سطح افزایش تورم، بالا نمی‌روند. در این میان، تنها چاره‌ای که برای برخی از خانواده‌ها باقی می‌ماند تأمین این هزینه‌ها به قیمت زدن از هزینه‌های کالاهای اساسی دیگر، یا ترک تحصیل فرزندان و پیوستن به کودکان کار.

راه حل دیگری نیز وجود دارد. مبارزه توده مردم زحمتکش برای سرنگونی جمهوری اسلامی، برچیدن مدارس خصوصی، آموزش رایگان و اجباری تاپایان دوره متوسطه و بهر مندی تمام دانش‌آموزان به هزینه دولت از غذا، پوشاک، وسایل تحصیل و ایاب و ذهاب.

سرانه مدارس ابلاغ کرده‌اند که رقم زیادی نیست، اما امیدواریم بتوانیم رقم بیش‌تری را دریافت کرده و آن را به مدارس ابلاغ کنیم. تسنیم خبر می‌دهد در آستانه‌ی سال تحصیلی اعتباری معادل ۵۰ میلیارد تومان به عنوان سرانه به حساب مدارس واریز شد.

از میان این خبرهای ضد و نقیض متوجه می‌شویم، ۱۲۰ میلیارد تومان وعده است و احتمال دارد، ۳۰ میلیارد باشد که آن هم قرار است در اختیار مدارس قرار گیرد. ۵۰ میلیاردی که تسنیم گزارش می‌کند "واریز شد" صحت ندارد. اگر صحت هم داشته باشد، به گفته‌ی عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس به تاریخ ۱۶ تیر ماه، "کل بودجه وزارت آموزش و پرورش در سال ۹۳ بالغ بر ۲۱ هزار میلیارد تومان است که از این مبلغ بیش از ۹۸ درصد صرف حقوق و مزایای کارکنان و معلمان این وزارتخانه می‌شود که فقط ۲۰۰ میلیارد تومان باقی می‌ماند و مشکلات فراوان. کلاً ۵۰ میلیارد تومان سرانه مدارس در کشور است که شاید به هر مدرسه‌ای ۲۰۰ هزار تومان هم نرسد و پول کاغذ کپی این مدارس نیز نمی‌شود." پس سرانه‌ای آن گونه که تبلیغ می‌شود در کار نیست و مدیران باز هم امسال باید هزینه‌های مدارس را از محل "کمک‌های مردمی" اجبارا داوطلبانه تأمین کنند.

به ابتدای مقاله برگردیم و مصاحبه روحانی. روحانی در پاسخ به این سؤال که "برنامه‌های شما برای حل این مشکلات چیست؟" می‌گوید: "اقدام عاجلی که باید در زمینه آموزش و پرورش صورت گیرد، اصلاح روندی است که مدارس را به یک نهاد انتفاعی، خودگردان و بنگاه اقتصادی تبدیل کرده است. به این معنا که حتا هزینه‌ی آب و برق و گاز و کاغذ مصرفی مدارس با اولیا باید تأمین کنند." وی پس از ذکر این بدیهیات که همه مردم بهتر می‌دانند، به درازگویی می‌پردازد تا نشان دهد که راه حلی ندارد. اگر سخنان وی را خلاصه کنیم، حاصل چنین می‌شود: "آموزش و پرورش جای هزینه کردن است. دولت‌ها باید پول و اعتبار کافی برای هزینه کردن داشته باشند... مشکل ما اکنون این است که رشد اقتصادی کشور منفی شده و اصلاً پول کافی برای برآوردن نیازهای اولیه مثل دارو هم وجود ندارد، چه رسد به آموزش و پرورش به عنوان سرمایه‌گذاری بلند مدت.... هر برنامه‌ای که فقط دنبال دادن اعتبارات بیش‌تر باشد بدون نجات اقتصادی کشور ظاهرسازی است."

اگر درست فهمیده باشیم، یعنی اقتصاد رونق

رژیم جمهوری اسلامی را باید

با یک اعتصاب عمومی سیاسی

و قیام مسلحانه

بر انداخت

یادداشت‌های سیاسی

ازدواج سفید، زیر سلطه‌ی حکومت دینی

پدیده‌ای که در ایران به "ازدواج سفید" یا "همپاشی" موسوم شده است، در واقع زندگی مشترک یک زوج، بدون انجام مراسم شرعی یا روال قانونی است. "ازدواج" از این رو که زوج زیر یک سقف همچون زن و شوهر با هم زندگی می‌کنند و "سفید" از آن رو که در جایی ثبت نمی‌شود.

بدیهی است که آماری در این زمینه در دسترس نیست. رسانه‌ها و کارشناسان رژیم نیز می‌کوشند این‌جا و آن‌جا، هنگام بحث درباره "همخانگی" یا افزایش "خانه‌های مجردی" به آن اشاره کنند، تا ابعاد آن را کمتر از واقعیت موجود جلوه دهند. اما در واقعیت خانواده‌ی همپاش، یکی از انواع زندگی مشترک یک زوج است.

گرچه این نوع همزیستی هنوز ابعاد وسیعی به خود نگرفته، اما تا بدان حد رسیده که دولت‌مردان را به اعتراف وادارد. ۱۵ شهریور، مدیر کل امور اجتماعی و فرهنگی و استانداری تهران اعلام کرد: طرحی با نام "اعتلای خانواده پایدار" برای مقابله با ازدواج‌های سفید در

دستور کار دولت قرار گرفته است. این پدیده تنها محدود به تهران یا شهرهای بزرگ هم نیست. در اخبار روز ۲۲ شهریور، می‌خوانیم: امام جمعه دهدشت نیز از "افزایش خانه‌های مجردی دختران و پسران در کهگیلویه" ابراز نگرانی کرده و خواسته "دولت فکری به حال تسهیل در امر ازدواج جوانان" بکند. تأثیر این طرح و سایر طرح‌های مربوط به تشویق جوانان به ازدواج و تشکیل خانواده، با توجه به مشکلات اصلی رویاروی ازدواج، زندگی مشترک و احیانا طلاق، باید در جای دیگری بررسی شود. با آن که در اکثر موارد این زنان و مردان با اطلاع خانواده و دوستان نزدیک وارد چنین رابطه‌ای می‌شوند، اما به دلیل هنجارهای اجتماعی غالب بر جامعه و حاکمیت جمهوری اسلامی و قوانین دینی‌اش از اعلام آشکار و رسمی آن خودداری می‌کنند. به این ترتیب، تحقیق درباره دامن و علل روی‌آوری زنان و مردان در ایران به این نوع از همزیستی دشوار در صفحه ۹

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان:

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک:

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097
نام صاحب حساب: Stichting ICDR
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://71.18.168.251/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر **سازمان فدائیان (اقلیت)**:

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaiyan (Aghaliyat)
No 677 September 2014



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از ۱ اوت، ۱۰ مردادماه، از کانال تلویزیونی دیدگاه بر پخش میشود. ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی (Yahsat) روی ماهواره پاه ست بدین قرار است:

روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه‌ها در روزهای:

سه شنبه و پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، میتوانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی ال ویز به طور زنده و همزمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره‌های کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره پاه ست ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۱۷۶۵- پولاریزاسیون: عمودی- سیمبلریت: ۲۷۵۰۰- اف ای سی: ۶ / ۵
شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark
1500 Copenhagen V-Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی